

بسمه تعالی

نجم البلاغه با تفسیر دانشمند و استاد فرهیخته دکتر سید حمید خونی

دوره ششم

خطبه ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳

خطبه ۲۱۶

جلسه اول:

این خطبه در حقیقت موضوع اصلی آن بیان حقوق متقابل البته با محوریت حقوق متقابل حاکمان با مردم است لذا بحث را با تعریف حق و شرح کوتاهی بر این کلمه آغاز میکنیم.

هدف اول برداشت های اخلاقی و عملی از فرمایشات امیرالمومنین ع است و هدف دوم آشنا کردن مخاطبان با نهج البلاغه و تمرین روش برداشت از نهج البلاغه است. بسیاری از کلماتی که در قرآن و نهج البلاغه بکار رفته همخانواده های آن یا مشابه لغوی آن نیز در ادبیات فارسی ما زیاد بکار رفته و وقتی معنای شبیه را بدانیم، میتوانیم خود بخود تا حد زیادی به معنی کلمه ای که در قرآن یا نهج البلاغه بکار رفته است را پی ببریم و مراجعه ما را تا حد زیادی به دیکشنری کاهش میدهد.

حق به تعبیر امیرالمومنین ع که فرمودند: **أَلْحَقْ أَوْسَعَ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَّاصِفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصِفِ** : حق آسان ترین چیزهاست به زبان و مشکل ترین کارهاست در عمل.» وقتی میخواهیم به وصف حق بپردازیم زبان ما دراز است و گزینه های لغوی و معانی و تعریف بسیار است اما وقتی میخواهیم به آن عمل کنیم فضا، فضای بسیار سخت و تنگ و محدودی میشود.

واژه حق معانی متفاوتی دارد:

معانی حق:

* راستی و درستى:

هر چیزی که درست باشد حق و هر چیزی که نادرست باشد باطل است پس گاهی حق در مقابل باطل مطرح میشود که امیرالمومنین ع میفرمایند: **حَقٌّ وَ بَاطِلٌ، وَ لِكُلِّ أَهْلٍ** : یکطرف حق و یکطرف باطل است و هر کدام اهلی و طرفدارانی دارند برخی اهل حق و برخی اهل باطل هستند لذا مثلاً در آیات

قرآن کریم آمده است که خدا حق است چون خدا هم راست و هم درست است لذا میگوییم حقیقتی بنام خداوند . هو الحق المبین. باز در آیات قرآن میگوییم قرآن حق است چون در قرآن چیزی و کلمه ای و حرفی از جنس باطل و ناراستی وجود ندارد. عدل حق است . قیامت حق است. مرگ حق است وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ : باور کنید یا نکنید حقیقت و راستی بنام مرگ وجود دارد که جایی سراغ تو خواهد آمد. اسلام حق است هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ: یعنی در این دین ناراستی و نادرستی جایی ندارد و با فطرت و آنچه خداوند در نظر داشته کاملاً منطبق و همسو بوده است.

عنوان حق و تعریف درست آن به قدری در زندگی انسان نقش آفرین و محوری است که حتی وقتی مسلمانی از دنیا می‌رود قبل از اینکه پیکر بی جان او را خاک بریزند برایش تلقین می‌خوانند و در این تلقین یک بار دیگر گزاره های حق را در گوشش یادآوری میکنند که بدان و بفهم ای فلان بن فلان که ان الموت حق / و صراط حق و سوال نکیر و المنکر حق / و البعث حق / و النشور حق اینها را برای کسی که حیات ظاهری را از دست داده یادآوری میکنند.

بخشی از مفهوم حیات را می‌فهمیم و بخشی دیگر را نمی‌فهمیم . بر اساس درک مادی محدود مان از حیات که شاخص های حیات را در چه چیزی می‌شناسیم مثلاً نمو، گیاه را می‌گوییم موجودی زنده است چون نمو دارد یا حرکت، حیوان را موجود زنده اطلاق می‌کنیم چون حرکت دارد و چیزهایی که در آنها حرکت و نمو نیست را بیجان و جامد می‌گوییم مثل سنگ. اما در واقع اینست که حتی جمادات هم حیات دارند اما برای ما قابل فهم و درک نیستند.

چه بسیار جماداتی که ما آنها را بیجان می‌شناسیم اما حیات زا هستند مانند ابر زیرا آبی تولید میکند که حیات ما به آن وابسته است. قرآن می‌فرماید: ما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ زمین گریه نمی‌کند بر آنها ، گریه یک فعل حیاتی است و از موجودات زنده سر می‌زند اما قرآن این فعل را به زمین بیجان نسبت می‌دهد. یا تسبیح گفتن ما انسانها با زبان و فعل خود تسبیح می‌گوییم و اما قرآن می‌فرماید: كل شيء عالا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم انه كان حلیمًا غفورًا: همه چیز تسبیح گوی خداوند است اما شما درک نمی‌کنید.

این حیات شعوری که از نظر ما بیجان هستند اما اینها هم زنده هستند. ستونی در مسجد النبی بود که بر پیغمبر ص تعظیم میکرد و به ایشان سلام میداد و پیغمبر ص جواب سلام میدادند. هر عنوانی که منطبق بر درستی و راستی باشد حق و خارج از آن باطل و دروغ میشود.

**** تکلیف :**

وقتی میگوییم حق الله یعنی ما تکلیفی نسبت به خدا داریم که اگر این تکلیف را ادا کنیم حق خدا را بجا آورده ایم . امام سجاده رساله ای دارند بنام رساله حقوق که در آنجا فرموده اند دست من ، چشم من ، پای من بر گردن من حق دارد یعنی من نسبت به این دست ، چشم و پا تکلیفی دارم . نسبت به زمین و پدر و مادر و لی تکلیف دارم این تکلیف را با کلمه حق بیان میکنیم حق الناس یعنی ما نسبت به مردم تکلیف داریم که اگر این تکلیف را انجام ندهیم بدهکار و مدیون مردم هستیم . حقی که فرزندان من بر گردن من دارد یعنی تکلیفی است که من نسبت به او دارم و اگر انجام ندهم مدیون و بدهکارم.

***** پاداش و کیفر دادن منطبق بر عدل و راستی و درستی است:**

و قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ : خداوند در رزو قیامت به هر کسی که کار خوب کرده باشد پاداش میدهد و هرکس که کار بد انجام داده باشد مجازات میکند. مظلوم باید مورد دفاع قرار بگیرد و ظالم باید کیفر ببیند.

و خداوند ذره ای کمتر از استحقاق کار خوب تو بتو پاداش نمیدهد بلکه بیشتر هم میدهد. که به این فضل گوئیم. فضل یعنی بنده ای مستحق نمره بیست است اما خداوند به او صد میدهد **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ / وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَكُم، وَ رَحْمَتُهُ بِكُمْ.** دعاهایی که ائمه به ما یاد داند تا در قنوت نمازهایمان بخوانیم **اللَّهُمَّ عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ:** بیشتر از استحقاقم به من بده **وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:** این کار تو بیست می ارزید اما خداوند وعده داده است که اگر عمل صالح انجام دهی و این عمل صالح برخاسته از بستر ایمان باشد من به بالاترین قیمت از شما میخرم. **وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ:** و عدل و حقانیت خدا اقتضاء میکند که هیچ وقت بد و خوب حتی اگر توبه بد را پذیرفته باشد اما هیچوقت همسطح و هم شان نخواهند شد.

از منظر تاریخی وقتی به سنتهای الهی نگاه میکنیم اصلی ترین سنت الهی رویارویی حق و باطل است و مهمترین سنت خدا در تاریخ بشر اینست که خداوند حق و باطلی افرید و برای هر کدام اهلی قرار داد و در بستر تاریخ بدون ذره ای از سازش با هم روبرو میشوند لذا مقابل حق بعضی وقتها باطل و ظلم و جور است. عدل که اینقدر مهم است که جزو اصول دین ماست خودش زیرمجموعه حق است چون خداوند بر اساس حق رفتار میکند عادل است.

از منظر جامعه شناسی مهمترین و اصلی ترین شاخص اجتماعی حفظ و رعایت حقوق است یعنی جامعه ای را سالم میشناسیم که مردم در این جامعه حقوق یکدیگر را رعایت و به حقوق هم احترام بگذارند هر انسانی حقوق طبیعی دارد که خداوند در افرینش به او بخشیده است مثلاً :

حق حیات: من حق دارم تا جایی که خدا مقدر کرده از نعمت حیات برخوردار باشم و شما حق ندارید به این حق من تعرض کنید یعنی اجازه ندارید و اگر اینکار را کنید ظلم کردهاید به همین دلیل خداوند در سوره مبارکه فرقان قتل نفس را برابر شرک آورده است و قتل یک انسان را بذابر قتل یک نسل آورده است . قرآن نگاه سیستمیک به انسان دارد چون قرآن هیچوقت انسان را یک موجود ایزوله جدا از بستر زمان و مکان خود نمیبیند ما هر کدام زنجیره ای هستیم از یک حلقه طولانی که اولی حضرت آدم است و آخرش را هم نمیدانیم و ما جزئی هستیم از هفت میلیارد جمعیتی که خواه نا خواه همه در کنش و واکنش با هم هستند. نگاه قرآن به جامعه و انسان و تاریخ نگاه سیستمیک و نظام مند است نگاهی که من محصولی از گذشته هستم و تعیین کننده و سرنوشت ساز آینده هستم . در تحلیل درست تاریخ و جغرافیا و حوادث عالم جز با این نگاه سیستماتیک نمیشود تصمیم گیری کرد.

حق زندگی کریمانه: حق داریم در این دنیا عزیز زندگی کنم و اگر به استضعاف کشیده شوم این گناه بزرگی است.

حق اظهار نظر / حق برخورداری از سهم طبیعی من در طبیعت/.....

اگر دولت کافری باشد و به مردم ظلم نکند خداوند آن دولت را نگاه میدارد اما اگر دولت مسلمانی باشد و به مردم ظلم کند خداوند ریشه آن را برمیکنند. (دولت منظور حاکمیت در شکل خرد و کلان)

در همین راستا بخشی از آموزه های دینی تعریف و تبیین حقوقی است که انسانها یا دارند و دیگران باید ادا کنند یا بر عهده خودشان است و باید ادا کنند حق خدا و رسول خدا و امام عصر بر گردن ما دارند حق امام زمان بر گردن ما یعنی امام زمان بر گردن ما تکلیفی دارم که ایا ادا میکنیم یا نه؟

لذا اولین گام در ادای حق ، شناخت و معرفت حق و معرفت صاحب حق است. کم نیستند افرادی که نمیدانند به رسول خدا بدهی دارند و اصلا اگر هم بدانند این پرداخت بدهی را در اولویت های زندگی شان قرار نمیدهند . امیرالمومنین ع میفرمایند: شما نسبت به زمین مسئول هستید و تکلیف دارید.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَ لَكُمْ عَلَى مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ؛ [وَالْحَقُّ] فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا (ضيق: تنگ) فِي التَّنَاصُفِ (انصاف از نصف گرفته میشود)، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ (به ضرر) وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ (به نفع)؛ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةً الثَّوَابِ، تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

موضوع خطبه اینست که شخصی خدمت امیرالمومنین ع میرسد و از او تعریف و تمجید میکند .یکی از بدترین و زشت ترین به فنا کشیدن حاکمان همین ثنا و مجیز گویی های مردمان است که به مدیران و حاکمان را به فساد میکشد که امیرالمومنین ع به منبر میروند و مردمان را به گوش دادن این سخنان فرا میخوانند.

خداوند سبحان برای من حقی بر گردن شما نهاد به خاطر اینکه من ولی امر شما هستم (خود ولی امر خودش باعث میشود بر گردن مردم حقی داشته باشد و مردم نسبت به ان دینی و تکلیفی پیدا کنند) اما نکته مهم اینست عین حقی که من بر گردن شما دارم شما هم بر گردن من دارید.

(یکی از نکات بسیار مهم و کلیدی اینست که هیچ حقی در چهار چوب مفاهیم اسلامی یکطرفه نیست پس بخاطر بسپارید که

۱- هیچ حقی یکطرفه نیست و حقوق متقابل است : حق دو طرفه میباشد پدر بر گردن فرزند، فرزند بر گردن پدر/ معلم بر گردن شاگرد، شاگرد بر گردن معلم/حاکم بر مردم، مردم بر حاکم. همه حقوق متقابل است . کمی بعد امیرالمومنین ع میفرمایند که اگر قرار بود حقی یکطرفه باشد حق خدا بر ما بود

اما حتی خدا این حق را هم یکطرفه قرار نداده است چون خدا هر چی به ما داده یکطرفه بوده و بدهی هم به ما ندارد روزی گشایی کرده یک طرفه ، دست ما را گرفته یک طرفه، ما را خلق کرده یکطرفه اما ما برای خدا چه کاری کرده ایم؟؟؟؟ اما خداوند برای بندگان خودش هم حقی را بر گردن خودش پذیرفته است مثلاً در قرآن میخوانیم: **وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ**: حق مومنان بر ما اینست که آنها را یاری کنیم و تکلیف ما اینست که اگر مومن کاری برای ما کرد ما هم او را یاری و نصرت کنیم. وقتی فضای ادای حقوق اجتماعی بر اساس آموزه های دینی میسر میشود که این حقوق زنجیر وار و سیستمیک جا بیفتد زیرا حقوق مانند قطعات بهم پیوسته یک زنجیر هستند و نظام جامعه دینی اینست که مثلاً آیا ما میتوانیم مثلاً حق پدران و مادران را اولویت قائل شویم و از حق بچه ها صرفه نظر کنیم؟ مثلاً آیا میتوان گفت در جامعه هر کسی دزدی کند دست او را قطع میکنیم ولی اما آیا شکم مردم را سیر میکنیم که دزدی نکنند یا نه؟؟؟؟؟؟؟؟ اولویت در منطق اسلام اینست که اول رفاه جامعه را تامین و شکم مردم را سیر کنید و بعد اگر کسی دزدی کرد، آنوقت دست او را قطع کنید. **وَكَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا**: ابوذر صحابی پیامبر ص فرموده است که در شگفتم از انسانی که لقمه نان خودش را در خانه ندارد چرا بیرون نمی آید و شمشیر بکشد و راه بر مردم ببندد!

امیرالمومنین ع در نامه شان به مالک اشتر فرمودند که اولین وظیفه حکومت اصطلاح اهلها ، تربیت مردم و جامعه و تعریف ارزش ها در جامعه است. **الناس علی دین ملوکهم** یعنی: مردم از رفتار و کردار رهبران و مسئولین تبعیت می کنند. اگر جامعه باید اصلاح شود باید از جامعه مثلاً ۲۰۰ میلیونی شروع شود یا بدنه جامعه کومت و دولت؟ واضح است که بدنه دولت و حکومت چون این اصلاح عملی تر است.

۲- همیشه حق با تکلیف گره خورده است یعنی اصولاً حق مسئولیت زاست و گرنه حق بی تکلیف میشود عزیز بی جهت و لوس. هر حقی با خودش مسئولیت و تکلیف می آورد. حق، بی تکلیف هیچ معنایی ندارد.

حق شمای مردم بر گردن والی بیشتر از حق من والی بر گردن شما باید باشد.

۳- حقوق به لحاظ کمی با هم برابر نیستند.

حق پدر بر گردن فرزند با حق فرزند بر گردن پدر با هم برابر نیستند. حق خدا بر گردن من برابر با حق من در برابر خدا؟ حتما اینجور نیست حقوق متقابل هست ولی برابر نیست.

پس حق گسترده تر از آن است که وصفش کنند، ولی به هنگام انصاف و عمل تنگنایی بی مانند دارد.

چون الحق مر: حق همیشه تلخ است. و انسان آمادگی پذیرش این تلخی ها را ندارد. آیا معاویه نمیدانست در نزاعش با علی حق با علی است؟ خیلی خوب میدانست اما وقتی اسیر هوای نفس بود اجازه تن دادن به این حق را آن هوای نفس به او نمیداد و لذا با وجود اینکه امیرالمومنین ع کشته خوارج و فکر خوارج بود اما با وجود این سفارش میکند که بعد از من خوارج را نکشید چون این بدبخت ها دنبال حق بودند اما راهشان اشتباه و نتیجه اشتباه بود اینها با معاویه فرق میکنند چون معاویه حق را شناخت اما عامدا و عالما باطل را پذیرفت و حق را نپذیرفت .

لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَاجِرَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ:

پس از من خوارج را نکشید، چون کسی که حق را بجوید و اشتباه کند مانند کسی نیست که باطل را بخواهد و آن را بیابد. منظور حضرت از باطل خواه معاویه و اصحاب اوست

آیا در درگیری هابیل و قابیل، قابیل نمیدانست که حق با برادرش قابیل است؟ میدانست اما حسد به او اجازه پذیرش این حق را نداد.

میشود در ذهن موانع حق مداری را لیست کرد: ۱- هوی نفس ۲- دنیا طلبی ۳- حسد ۴- غرور

لازمه حق مداری انصاف ورزی است.

طبیعت حق اینست و نمیشود با آن گزینشی برخورد کرد که در جایی که به سود توست پذیری و اگر به ضرر توست از پذیرش حق امتناع کنی. اگر امروز حقی به ضرر توست مطمئن باش این حق مداری فردا به سود تو خواهد بود. طبیعت حق اینست که امکان ندارد امروز حقی به نفع کسی باشد اما فردا همین حق بر خلاف مصلحت او رای ندهد، امکان ندارد دو نفر هر دو بر حق باشند. اگر میشد و میبود که حقی یکطرفه باشد این حق فقط باید برای خدا میبود. و هیچ خلقی برای خلق خدا به رسمیت شناخته نمیشد، حق خدا بر گردن ما واقعا مقابلی ندارد.

لذا نگاه به حق مداری باید نگاه دوراندیشانه دراز مدت باشد نه نگاه فرصت طلبانه و مقطعی و موضعی. اولین روزی که امیرالمومنین ع به حکومت رسیدند یک سخنرانی کردند که نطفه سه جنگ در آنجا بسته شد مخصوصا جنگ جمل. ایشان فرمودند: و لله اگر ببینیم این پول هایی که عثمان از بیت المال مسلمانان برای دهان بستن و تطمیع دیگران به ناحق خرج مرده است اگر کسی با این پولها و رانت ها ازدواج کرده باشند یا کنیز خریده باشند ازدواج ها را باطل و کنیز ها را آزاد میکنم و پول ها را بهیبت المال بازمیگردانم که در عدل و در عدل گستری، گشایشی در جامعه است که هر کس که امروز فراخنای عدل را برنتابد قطعاً فردا سختی و تنگی باطل را تحمل نخواهد کرد. **وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَّدْتُهُ فَإِنْ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقٌ** طلحه و زبیری ه در سالهای حیات پیامبر کنار علی بودند اما همانکه فهمیدند علی پول های زور رفته را از آنها پس میگیرد گفتند ما میخواهیم برویم سفر عمره و بجای عمره رفتن با عایشه دست به یکی کردند و برای جنگ با علی برگشتند لذا همین جمله نطفه جنگ جمل را بست. زبیر مجاهد فی سبیل الله در زمان عثمان یکی از ملاک ها و رانت خواران بزرگ مدینه شده بود و اینگونه پولها صحابه رسول الله را خراب کرد.

با توجه به توضیحات بالا این سوال شاید در ذهن بجود آید که معیار تعریف حق چیست یا کیست؟ در شریعت معلوم است که شرع، حقوق را تعیین میکند مثلاً وقتی میگویند باید نماز بخوانیم یعنی این نماز یکی از تکالیفی است که ما نسبت به خدا داریم و یکی از حقوقی است که خدا بر گردن ما دارد. ولی در رفتارهای اجتماعی که شرع سکوت کرده، معیار و ملاک تعیین حقوق چیست؟ اگر قرار شد که مثلاً یک جامعه غربی یا جوامع آسیای جنوب شرقی که ملاک دین در تعیین حقوق مداخله های ندارد ملاک حق چیست؟ متأسفانه جواب این سوال را تاریخ منهای حق میدهد و آن اینست که زور و قدرت است. حق با کسی است که شمشیر دستش است. لذا در ادبیات عارب این جمله بسیار دیده میشود که **الحق مع السیف / الحق مع من غلب: حق با کسی است که غلبه میکند.**

شما فکر کنید تصویری که امروز دنیای غرب از هیتلر ارائه میکند چه تصویر پلید و سیاهی است اما اگر هیتلر در جنگ جهانی دوم پیروز شده بود؛ چی؟ اصلاً این تصویر از او در تاریخ ذخیره نمیشد. ناپلئون هم همینطور، وقتی شکست خورد، شد آدم بد اما چه کسی جرات داشت وقتی کسی پیروز میشود او را بعنوان آدم بد تصور کند؟

در تاریخ صدر اسلام اگر مطالعه کنید متوجه میشوید یک جریان بسیار نیرومندی وجود دارد بنام جریان نفاق، بسیار تاثیر دار بود و جوه بارز نقش آفرینی جریان نفاق را در قرآن میتوانید در سوره احزاب که مربوط به جنگ خندق ست بخوانید که چطور دل مردم را خالی میکنند و یا در جنگ احد شایعه کشتن پیغمبر را در مردم پراکنده کردند و پیغمبر ص آنهمه زخم و جراحت بر نش نشست و اگر علی در جنگ احد نبود همه داستان اسلام تمام شده بود. پشت سر هم و تقریباً همه آیات نفاق و منافقین آیات مدنی و مربوط به سالهای آخر حیات پیغمبر ص است. جایی که خدا به پیغمبرش هشدار میدهد که پیش آنها نشین و به حرفهایشان گوش نکن. در زمان پیغمبر مرتب سخن از نفاق و آفات نفاق و کید نفاق است اما چنانکه پیغمبر ص از دنیا می‌رود گویی همه ماجرا و محورهای تاثیرگذار نفاق کلاً از بین می‌رود و شما هیچ رد پایی در کتاب‌های رسمی تاریخ اسلام مانند طبری ... پیدا نمیکنید چرا؟

چون بعد از رحلت پیغمبر ص این جریان نفاق در یک کودتای بنی صاعقه را انجام میدهد و قدرت را در دست میگیرد و دیگر زبان‌ها بسته میشود و کسی جرأت نمیکند که اعتراض کند و دیگر میشود امیرالمومنین و یزید بن معاویه - امیرالمومنین و معاویه بن ابوسفیان

جهان امروز ما به بن بستی رسیده است که کمونیسم حدود سه دهه پیش فرو پاشید و نظریه لیبرالیسم در حال فرو پاشیدن است و برای آینده بشر و انسان هیچ گزینه سومی بجز قرآن مطرح نیست. جامعه انسانی جامعه ای نیست که با زور، حق تعریف بشود. پس نگاه اسلام و معیار حق در جوامع دینی و اسلامی و جهانی فقط و فقط قرآن است. در منطق اسلام جامعه ای مقدس است که ضعیف بتواند بدون ترس از قدرت قوی حق خود را ازش بگیرد. **لَنْ تُقَدِّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقُوَى غَيْرِ مُتَمَتِّعٍ: (نهج البلاغه / نامه ۵۳):** هیچ امتی مقدس و منزّه نیست مگر این که ضعیف، بتواند حق خود را در آن جامعه از ظالم بدون لکنت و ترس بگیرد.

اگر کسی قرار بود بر بنای قدرت صاحب حق شود؟ خب همه قدرت‌ها که مال خداست و او قدرت‌ش از همه بیشتر است اما خداوند نمیفرماید که هر چی من می‌گم باید بخاطر قدرت من انجام بدید و اگر انجام ندید زیر و رو و نابودتان میکنم. توبه بی توبه / استغفار بی استغفار. ! اما خداوند اینگونه رفتار نمیکند.

خَلَقَهُ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةُ الثَّوَابِ، تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

افرادی که به استناد قدرت خود را صاحب حق میدانند در مقابل خداوند چه کاری می‌خواهند کنند؟ اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده‌ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است. لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

در ادبیات جامعه شناسی در جوامع غیر دینی در تعریف معیار حق، منافع عمومی و مصلحت اجتماعی است منتها باز اینهم خط کش قابل سنجش و درست ندارد پس هیچ گزینه‌ی جز دین محوری که او تعریف کند که حق و باطل چیست و مبتنی بر علم فرا مادی و فرا زمینی و علم الهی است اصلاً تجربه بشر نشان داد که هیچ ملاکی وجود ندارد.

حق خدا بر بندگان: اطاعت است و حق مردم بر خدا: پاداش مضاعف نیکو برای عبادت کنندگان بود.

جلسه دوم:

در جلسه قبل و فرازهای نخستین به دو محور اصلی اشاره شد:

- ۱- اشاره به حق بعنوان ملاک اصلی تعیین حرکت جمعی و فردی انسان مسلمان است. انسان مسلمان هم سیاست هاس فردی و هم حرکت جمعی خود را بر اساس حق مداری و حق جویی تعریف میکند. حق هم به معنای راستی و درست‌یو هم به معنای تکلیف است. در فضای اجتماعی نه تنها همه انسان‌ها بلکه چیزهایی که حق حیات هم ندارند یا حیات مشروط فیزیکی هم ندارند نسبت به هم تکالیفی دارند که اینها حقوق خوانده میشود.
- ۲- هیچ حقی یکطرفه نیست و همه حقوق دو طرفه است و اگر قرار بود حقی یکطرفه میبود باید حق خدا بر مردم میبود اما خداوند از سر فضل و لطف حتی برای بندگان بر گردن خویش حقی را به رسمیت می‌شناسد از جمله حق نصرت مومنان.

ازینجا به بعد امیرالمومنین ع به یکی از مهمترین حقوق مومنین یعنی حق حاکم و مردم / حق والی و رعیت اشاره میکند.

عنوان حاکم و حاکمیت امروز برای حکومت ها و دولت ها استفاده میشود منتها در منطق دینی هر اراده ای که مسلط و چیره بشود در اراده دیگری نامش حکم میشود مثلاً: قاضی حکمش بر متهم نافذ است لذا دادگاه را محکمه گویند جایی که حکمی صادر میشود که همه مجبورند این حکم را بپذیرند / یا در خانواده پدر و مادر بر فرزندان حکومت دارند پدر حکم والی و فرزندان حکم رعیت / در مدرسه مدیر مدرسه حکم حاکم را دارد و دیگران حکم رعیت / هر چند که این واژه ها ممکن است امروزه کاربردی نداشته باشند مثلاً در ادبیات رایج کنونی عرب به رئیس بانک مرکزی حاکم بانگ گفته میشود و یا در گذشته به مطب ، محکمه میگفتند جایی که پزشک حکم میکرد و بیمار باید آن حکم را اجرا و عمل میکرد البته حکم مبتنی بر حکمت. در ادبیات عرب رعیت کسی است که مجبور است حکم حاکم را بهش تن دهد و بپذیرد و عمل کند و این کلمه بدی نیست.

این عنوان حاکم و رعیت فقط مقیاس سیاسی ندارد بلکه هر کسی در هر جایی اگر عنوان حاکمیتی داشت (مادر / پدر / معلم / رئیس و ... میتوانند مصداق والی باشند) و یا در هر اداره ای این سخنان امیر مومنان صدق میکند.

حق الوالی و حق الرعیة:

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ (مکافات: واکنش برابر) فِي وُجُوهِهَا وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ لَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

پس، خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حتی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد. یعنی عمل و عکس العمل، کنش و واکنش و این حقوق ، حقوقی دو طرفه است و نمیشود بگوییم حق پدر و مادر بر فرزند واجب است و حق فرزند بر پدر و مادر واجب نیست . (حقوق مساوی و برابر نیست اما واجب هست، کاری که باید پدر و مادر انجام دهند مثل تربیت واجب است و کاری که فرزند هم باید انجام دهد مثل اطاعت واجب است) و این موارد غیرقابل تفکیک میباشد.

حق الناس بخشی از حق الله است. خدا از حقوق خویش قرار داد ادای حقوق مردم نسبت به همدیگر را **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (سوره اسراء: ۲۳)** : پس احسان به پدر و مادر بخشی از ادای حقوق الهی است. **و بالمومنین رؤف رحیم:** رحمت و رافت به مومنان بخشی از ادای حقوق الهی است و گرنه خداوند نه غذایی میخواهد نه پوشاکی میخواهد که حق شبر ما این باشد که آنها را تامین کنیم، خدا نیازی به ما ندارد اما ادای حقوق الهی در کنار عباداتی که باید انجام دهیم ادای تکالیفی است که مردم نسبت به یکدیگر دارند. فرزند من امانت خدا نزد من است و ادای تکلیف حق الهی به معنای اینست که در این امانت خیانت نکنم و از همه توش و توانم برای تربیت فرزند باید بهره بگیرم و در پیشگاه خدا سر بلند کنم که هر چه از من برمی آمد برای فرزندم انجام دادم و در این امانت خیانت نکردم پس حقوق خدا را نمیتوان از حقوق مردم جدا کرد متأسفانه در عمل کم نیستند کسانی که چون از خدا و بهشت و جهنم ش میترسند، سعی میکنند حساب کتابهایشان را با خدا صاف کنند اما در رفتار با مردم بسیار چیز دیگری هستند. امیرالمومنین ع میفرمایند که ادای حقوق اجتماعی فرضی است که خدا واجب کرده بعنوان بخشی از حقی که بر گردن مردم است.

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ (فرض: واجب) سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِلْأَفْتِهِمْ وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحَ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ.

و بزرگترین حقوقی که خداوند بر خلائق واجب کرده است از مجموعه حقوق اجتماعی، حق والی (وزیر ، پدر و مادر و هر کسی که حاکم است) بر رعیت و حق رعیت بر والی. خداوند ادای حق این دو را بر هم واجب کرده است. این ادای حق متقابل را ستون فقرات الفت و مهرورزی اجتماعی قرار داد و ادای حقوق اجتماعی باعث عزتمندی دین میشود. مردم اصلاح نمیشوند مگر اینکه والیان شان اهل صلاح باشند یا اصلاح شده باشند. و والیان اصلاح نمیشوند مگر با حمایت و استقامت و پایداری مردم. خداوند ادای حق این دو را بر هم واجب کرده است.

در کتابهای حدیث شیعه بابی هست باب اینکه واجب است بر هر مسلمانی که حاکم ش را نصیحت کند و یکی از تفاوت های اصلی تنظیم رفتارهای اجتماعی در مکتب سقیفه و اهل بیت در همینجاست: در کتابهای اهل سنت و پیروان سقیفه احادیث فراوانی تحت این عنوان هست " واجب است تسلیم

باشید و اطاعت کنید از امیران و فاجران چه نیکوکار باشد چه پلید، چه فاسد و چه مومن باشد و توضیح میدهند که حاکم حتی اگر با کودتا به حکومت رسیده باشد و یا با شمشیر قدرت را بدست گرفته باشد خود این شمشیر مشروعیت می آورد و احادیث جعلی فراوانی تحت این عنوان ایجاد کردند که هر کسی با حاکم حتی اگر ظالم باشد مخافت کند ، شق مسلمین کرده و باید کشته شود و این منطق با نص صریح قرآن تضاد بین و روشن دارد چون قرآن میفرماید: **وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۱۱۳ هود):** هرگز سر در برابر ستمگران فرود نیاورید که این کار شما را گرفتار عذاب دوزخ میکند. لذا بر اساس همین معیار پیروان سقفه ، یزید حاکم عادل است که برای وحدت حفظ مسلمینف حسن را کشت و خدا باید حسین را ببخشد که شق عصای مسلمین کرد که نمیدانیم روز قیامت به بهشت میرود یا جهنم ؟ بر اساس مقیاس سقیفه. اما در ادبیات اهل بیت با وجوب نصر لائمه المسلمین مواجه هستیم.

آیا تا به حال از خودتان پرسیدید که دینتان به رسول خدا چیست؟ گاهی بزرگترین بدهی ما بدهی به رسول ا.. است. **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۴۲ شوری):** خداوند به پیغمبرش دستور داده که مزد رسالت خود را باید از مسلمانان بگیری که این مودت للقربی است.

این ادای حق متقابل را ستون فقرات الفت و مهرورزی اجتماعی قرار داد .

(که الفت یکی از شاخصه های اصلی سلامت اجتماعی است، شاخصه های سلامت اجتماعی مهرورزی و الفت است کلمه قرآنی الفت : **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳ ال عمران):** شما دشمنان هم بودید اسلام آمد و خدا دلهای مسلمانان را بهم نزدیک کرد و دلهای شما را یکی کرد در حالیکه دشمنان هم بودید و شما را بر سر سفره خوان و نعمت برادر و خواهر هم قرار داد. الفت را در فارسی به رحم اوری ترجمه میکنیم و یکی از شاخصه های اصلی انسان مسلمان همین رحم اوری است چون در خود مهرورزی ،انفاق ، امر به معروف و نهی از منکر و حتی تبری و تولی در همین واژه وجود دارد. رحم اوری یعنی به بندگان خدا رحم کنید که این با ترحم خیلی متفاوت است، اگر قرار شد همه اخلاق اسلامی را تحت چهار عنوان کلی جمع بندی کنیم عنوان اول حق / عنوان دوم رحم اوری است: **مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ :** هر کسی به بندگان خدا رحم نکند خدا به او رحم نخواهد کرد. ما روزی ۶۱ بار حداقل در نماز ،رحم

آوری خدا را به خودمان یادآوری میکنیم و اولین خلق خدایی را باید در خود جاری کنیم که یکی ازین شاخصه های رحم آوری دلسوزی و الفت است)

مردم اصلاح نمیشوند مگر اینکه والیان شان اهل صلاح باشند یا اصلاح شده باشند.

این سوال امروزه خیلی مطرح میشود که در گستره فساد اجتماعی چه کسی مقصر است؟ آیا مردم خراب شده اند که دولتمردان خراب شدند یا دولتمردان خراب شده اند که مردم دارند خراب میشوند؟ و چه کسی، دیگری را خراب میکند (داستان مرغ و تخم مرغ)؟ آیا فاسد بودند که نظام حاکمیتی را فاسد کردند و یا رفتن در دولت فاسد شدند؟

امیرالمومنین ع میفرماید: کسی که باید اول درست شوند تا جامعه درست شود طبقه حاکم است. عرب ها ضرب المثلی دارند که اگر پدر خانه بر دف بزند بچه ها همه میرقصند. در روایتی دیگر می خوانیم: «الناس علی دین ملوکهم» دین مردم بر طبق دین رهبران و حاکمان آنان است.

امیرالمومنین ع در عهدنامه ای که برای مالک اشتر نوشتند: اولین وظیفه حکومت اصلاح مردم است، اصلاح مردم یعنی زمینه سازی برای سالم سازی رفتار فردی و اجتماعی مردم. یعنی اقتصاد مملکت نباید طوری باشد که مردم مجبور به دزدی شوند. شرایط اجتماعی نباید اینقدر زمینه ازدواج را برای جوان ناممکن کند که به فحشا پناه ببرد. اما در عین حال امیرالمومنین ع میفرمایند در اصلاح والیان هم مردم بی تاثیر نیستند. مردم باید پای کار باشند. **فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ.** پدر و مادر خانه که دروغگو نباشند فرزندان بطور طبیعی دروغ نمیگویند/ مدیر اداره وقتی منظم بیايد همه منظم می آیند و منظم میروند/ بهترین راه ربای سالم سازی نظام مدیرینی بهتر است نفر اول ساختار آن کار را بکند

فَإِذَا أَدَّتْ (ادا کردن) الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَهِجٌ) روش های دین (الذین) وَ اغْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَبْسُتَ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.

اگر رعیت حق والی را ادا کند و والی حق مردم را ادا کند، حق بین دو نهاد مردم و حاکمیت عزیز و جاری میشود و رابطه بین دو نهاد مردم و حاکمیت بر اساس حق سامان میگردد و جامعه همان جامعه ای میشود که دین منظور نظرش است و روش های دین انجام میشود و کاری که خدا از مردم

میخواهد اقامه میشود. هم پرچم های عدالت به اهتزاز درمی آید و هم قامت عدل در جامعه راست و متعادل میشود. مبنای رفتارهای اجتماعی عدالت میشود. در چنین فضایی سنت های الهی و پیغمبر خدا در جامعه جاری میشود. اصلاح میشود در چنین شرایطی، زمانه. این جامعه میشود به آن امیدوار بود که این ساختار اجتماعی پابرجا و محکم بماند و طمع دشمنان ناکام می ماند.

(زمانه مگر تابع رفتارهای ماست؟ امیرالمومنین ع میفرمایند: بله. شما که آدم های خوبی باشید زمین و زمان با شما همراه میشود. منظور از زمان اینست که روزگار هم به کام شما میشود. چون عالم خلقت نظم مخصوصی دارد و وقتی همسوی فطرت آفرینش شویم خوب زندگی میکنیم و وقتی غیرهمسو با آن باشیم روزگار به کام ما نخواهد بود. در جنگ بدر ۳۰۰ نفر سپاه اسلام بی مهارت جنگی در برابر قریشی قرار گرفتند که تعدادشان خیلی بیشتر از آنها بود اما ایستادگی کردند و پیروز شدند چون جامعه همسوی با فطرت و ناموس آفرینش بود. قرآن وعده میدهد که: **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ ۚ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ** (انفال ۶۵): اگر ۲۰ آدم پایه کار و ثابت باشید میتوانید بر ۲۰۰ نفر از دشمن غلبه کنید و اگر ۱۰۰ آدم پایه کار و ثابت باشید در مقابل ۱۰۰۰ نفر دشمن پیروز میشوید و غلبه میکنید. انسانها تا جایی انسانهای کمی و قابل شمارش هستند که ملاک شمارش انسان و شتر هم نفر است اما از یه جایی به بعد انسانهای کمی تبدیل به انسانهای کیفی میشوند. قرآن حضرت ابراهیم ع را نه تنها یک انسان بلکه یک امت معرفی میکند لذا مبنای اقتدار و استقامت بصورت لگاریتمی افزایش پیدا میکند.

وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا أَوْ أَجْحَفَ (ضد انصاف) الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ (حيله گری و دغل کاری) فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتَ مَحَاجُ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ عَطَلَتْ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ (مرض) النَّفُوسِ؛ فَلَا يُسْتَوْحَشُ (احساس خطر کردن) لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعِلَ، فَهُنَالِكَ تَذُلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارُ وَ تَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ.

و اگر حالت طبیعی و خدایسندانه نبود و مردم نافرمانی کنند و یاغی شوند یا والی در حق رعیت اجحاف کند و انصاف را رعایت نکند. مردم یک راه و والی راه دیگری میرود (اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ: من چی میگم اون چی میگه) و نشانه های ظلم و ستم آشکار میشود مردم از دین خرج میکنند تا سر والی کلاه بگذارد و والی هم از دین خرج میکند تا سر مردم کلاه بگذارد و اون وسط چیزی که قربانی میشود دین خداست ، دغل بازی در دین زیاد میشود و هر کسی برای توجیه خودش و کارش دین

خدا را خراب و بدعت گذاری میکند و راه و روش سنتد پیغمبر متروک می ملاند چرا؟ چون سنت پیغمبر مبتنی بر عدل است و در چنین شرایطی نه عدل خریدار دارد و نه حق. بطریق اولاً این جامعه نمیتواند جامعه مبتنی برقرآن و سنت باشد. در جامعه اول که حقوق ادا میشود معیار عمل قرآن و سنت است اما در این جامعه معیار هوی نفس میشود و احکام خدا اجرا نمیشود (گر حکم شود که مست گیرند، در شهر هر آنکه هست گیرند) و بیمار دلی زیاد میشود ، مردم گرفتار بیمار دلی میشوند و قلب ها مریض هستند، در اینصورت حرام علنی انجام میشود و کسی حس خطر نمیکند که احکام خدا تعطیل شده و حق های عظیمی مغفول می ماند و زیر پا گذاشته میشود و باطل های بزرگی که رایج و انجام میشود و کسی ناراحت نیست، در این فضایی نیکان خوار و شرورها حاکم میشوند و عزت پیدا میکنند .(امیرالمومنین ع این فضا را در مورد خلیفه دوم تبیین میکنند و میفرمایند: جوان پیر میشود و پیر قامت خم میکند و قامت خمیده آرزوی مرگ میکند ،) و آنوقت عذاب خدا زیاد میشود و جامعه مستحق کیفر الهی میشود.

امیرالمومنین ع روز اول که به حکومت رسید خطبه ای را در مدینه ایراد کرد که در همانجا نطفه جنگ جمل بسته شد ،فرمود: شما را می آزمایم آزمودنی سخت و غربال میکنم غربالی دقیق ،کفگیر را به ته دیگ جامعه می اندازم تا افرادی که به ناحق جلو رفتند برگردند سر جایشان و همه کسانی که به ناحق عقب ماندند بایند و برسند به جایگاهی که شایستگی اش را دارند . و با همین جمله طلحه و زبیر فهمیدند کار خراب است و همه پول هایی که عثمان برای بستن دهان انها داده که طلحه و زبیر مجاهدان فی سبیل .. در زمان پیغمبر شدند فئودال های بزرگ مکه و مدینه در زمان عثمان و این همیشه افتی است که مجاهدان فی سبیل ... را تهدید میکرد. حتی امیرالمومنین ع فرمود که با پول هایی که از عثمان گرفته اید اگر رفته باشید و همسر برگزیده باشید من این عقدها را باطل و پول ها را برمیگردانم.

و یکی از ابزارهایی که مخصوصا به حاکمان اجازه میدهد از مردم بهره کشی کنند، دین است. معاویه بعد از بعثت پیغمبر با ابوسفیان قبل از بعثت پیغمبر هیچ فرقی نداشت اما شرایط معاویه نسبت به ابوسفیان خیلی بهتر بود چرا؟ چون اقتدار سیاسی را پس گرفت بعلاوه عنوان مقدس امیرالمومنین. یعنی کسی که با معاویه مخالفت میکرد گویی با خدا و رسول و همه چی مخالفت کرده بود . ابوسفیان قبل از بعثت پیغمبر این قداست را نداشت.

در جامعه ای که معیار هوی نفس باشد، جامعه مانند کیسه پر از کرمی میشود که هر کرمی هر طور میخواهد حرکت میکند و کاری بله بقیه ندارد و در این کیسه پر از کرم کوشش و نشاط و تحرک وجود دارد اما اگر چند سال هم کیسه پر از کرم را جایی بگذاریم ۵ سانت تغییر مکان نمیدهد چرا؟ چون تلاش ها و کوشش ها همسو نیست و همه تلاش ها یکدیگر را خنثی میکنند و این نشانه جامعه مریض است.

ما در مشرق زمین مشکل اصلی سنجش و تفکر و قضاوت داریم و موفقیت های دیگران را بر نمی تابیم.

فَعَلَيْكُمْ بِالتَّائَصِحِّ فِي ذَلِكَ وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ،

پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید و خیر برای هم بخواهید (ادم ها مسافران یک کشتی هستند و اگر کسی جایی از کشتی را سوراخ کند همه با هم غرق میشوند لذا جلوی سوراخ کردن کشتی را با خیرخواهی و نصیحت بگیرد)

فَلَيْسَ أَحَدٌ وَ إِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ وَ طَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ؛ وَ لَيْسَ أَمْرُ (شخص، انسان)وَ إِنِ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ، وَ لَا أَمْرُوَ إِنِ صَعَّرَتْهُ النَّفُوسُ وَ افْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.

هیچکس نیست اگرچه حرص فراوانی بر ادای حقوق الهی داشته باشد و طولانی شود کوشش او و سختکوش باشد در انجام کارهای مورد رضایت خدا ، اما نمیتواند حقیقت تکلیفی که نسبت به خدا دارد را بشناسد و حقیقت حقی که خدا بر گردن او دارد را ادا کند (اشاره به این جمله امیرالمومنین ع دارد که نه اونجوری که شایسته معرفت تو بود شانختیم ترا و نه آنطور که شایسته بندگی تو بود ترا بندگی کردیم) اما بر همه بندگان خدا واجب است که نهایت تلاش خود را در رعایت حقوق الهی بکنند و تمام تلاش شان را بکار ببرند تا در راه بپا کردن و اقامه حق به هم کمک کنند (یعنی اگر حاکم کاری نکرد شما کار خودتان را بکنید مثلا اگر حکومت وظیفه خود را نسبت به فقرا انجام نمیدهد موسساتی اینکار را انجام دهند یعنی با هم تعاون و همکاری داشته باشید حتی در سیستم بدن ما مکانیسم های

جبرانی وجود دارد)، هیچکس انسانی حتی اگر از منزلت عظیمی در حق برخوردار باشد و از پیشتازان در دین باشد بالاتر ازینکه نیازی به کمک دیگران در ادای حقوق باشد نیست یعنی هیچ انسانی بی نیاز از کمک در ادای حقوق دیگران نیست یعنی ما برای ادای حق الله نیاز به کمک یکدیگر داریم، و هیچکس هم نیست حتی اگر ادم کم ارزشی و بیمقداری شناخته شود کمتر از آنکه بتو کمک کند نیست نه تو انقدر بزرگی که بی نیاز از کمک دیگران باشی و نه دیگران اینقدر کوچک که نتوانند کمکی بتو کنند نه خود را بزرگتر از دیگران ببین که از دیگران در ادای حق الهی کمک بگیری و نه دیگرانرا کوچکتر از آن ببین که بتوانند بتو کمکی کنند.

فَأَجَابَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ يُكْثِرُ فِيهِ الشَّاءَ عَلَيْهِ وَ يَذْكُرُ سَمْعَهُ وَ طَاعَتَهُ لَهُ، فَقَالَ (عليه السلام):
 إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغَرَ عِنْدَهُ لِعَظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ، وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظَّمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَطَفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَزَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا.

پس یکی از یاران بپا خاست و با سخنی طولانی امام راستود ، حرف شنوی و اطاعت از امام را اعلام داشت آنگاه امام فرمود:

یکی از حقوقی که خدا بر گردن انسانها دارد و یا از حق بزرگی خدا بر گردن انسان، حقی که خدای عظیم و جلیل بر تو دارد اینست که در درون ت خودت را کوچک بشماری در پیشگاه خدا و گرفتار کبر نشوی و کسی که جلالات خدا را در درونش عظیم و بزرگ دید (امیرالمومنین ع در خطبه متقین میفرماید : متقین کسانی هستند که خدا در درونشان بزرگ و بزرگ بود و هر آنچه جز خدا در چشمشان کوچک بود) همه وجودشان پر از درک عظم تو جلالات خداست و این را بعنوان حق الهی میبیند و خدا را در دلشان بزرگ میبندد و در پیشگاه خدا هر آنچه جز خدا را کوچک میبندد(فرمول اول: انسان هر چی دنیا را بزرگتر ببینی ،جای خدا در دلت کمتر میشود فرمول دوم : انسان هر چه دنیا را کوچکتر ببینی خودت بزرگتر میشوی و هر چه دنیا را بزرگتر ببینی خودت کوچکتر میشوی)، همه انسانها باید خود را کوچک و ذلیل درگاه الهی ببینند(و یکی از اصلی ترین پارامترهای تعریف انسان تعریفی است که انسان از من خود دارد) و بیشترین کسانی که باید این حق را ادا کنند و خود را ذلیل درگاه الهی ببینند کسانی که هستند که خدا لطف و نعمت بیشتری شامل حالشان کرده است و شامل

لطف و احسان پرودگار شده اند خداوند نعمت زیادی به کسی نمیدهد مگر اینکه حقی که بر گردش دارد بیشتر شود و او مکلف است بیشتر شود برای ادای این حق.

وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفٍ سَخِيفٍ: زشت ترین و بی ارزش ترین (حَالَاتِ الْوَلَاءِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ يُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ، وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٌ) جولان: کاری که چارپایان انجام میدهند کارهای چریکی، حتی یکبار به ذهن تان خطور کند (فِی ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ) ثنا و ستایش بد را اطرا گویند یعنی مجیز گفتن و پاچه خواری کردن (وَ اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ، وَ لَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَ الْكِبَرِيَاءِ،

از زشت ترین چهره هایی که ممکن است والی در ذهن مردمان نیکوی زمان ایجاد کند اینست که مردم گمان فخر فروشی آنها را داشته باشند و گمان برند آنها دوستدار ستایش اند، و کشور داری آنان بر کبر و خود پسندی استوار باشد (خود امیرالمومنین ع زمانی که از او تعریف و تمجید میکردند میفرمودند: **اللهم انک اعلم بی من نفسی و انا اعلم بنفسی منهم اللهم اجعلنا خیراً مما یظنون و اغفر لی بما یعملون و...** : خدایا تو مرا بهتر از خودم میشناسی و من خودم را بهتر از مردم، خدایا من را از آنچه مردم گمان میکنند بهتر قرار ده و آنچه را که از من نمیدانند بر من ببخش و من را مورد مواخذه قرار نده) اکراه دارم که حتی گمان برید که در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و حتی اگر ستایش را دوست می داشتم، آن را رها می کردم به خاطر اینکه خداوند شایستگی بیشتری دارد و بخاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است.

وَ رَبَّمَا اسْتَخْلَى (حلو: شیرین) النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ (در ادبیات عرب به معنای امتحان است اما در فارسی بمعنای مصیبت است و معنای دیگر آن در عرب ، به معنای تکلیف است)؛ فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ [الْبَقِيَّةِ] فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَذَانِهَا وَ فَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا.

امیرالمومنین ع میفرماید : والی نسبت به مردم تکلیف دارد و خدا دارد او را با این حق مردم امتحان میکند. اگر من حق مردم را ادا کنم طبیعی است که مردم بعنوان تشکر ثنا و ستایش مرا بگویند و ای بسا ادم ازین ثنا خوشش بیاید چرا؟ چون اصولاً قدردانی و قدرشناسی حس طبیعی انسان است و

گاهی این حس شیرین است. اما من از شما می خواهم که با وجود اینکه بشما خدمات زیادی کردم اما مرا با سخنان زیبای خود مورد ستایش قرار ندهید ، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم بر آیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم.

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْحَيَاةَ وَلَا تَتَحَفَّظُوا (تحفظ: ملاحظه کردن و خود را جمع کردن) مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ (تصنع: فیلم بازی کردن)، وَلَا تَتَّظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا (سختی) فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ.

پس با من چنانکه با پادشاهان و جباران سرکش و قدرت سخن می گویند، حرف ننزید، (امیرالمومنین ع میفرماید : برای تمجید علی بن ابیطالب به من بگویید عبد الله: بنده خدا) و چنانکه در برابر صاحبان قدرت خود را جمع میکنید در برابر من خود را جمع نکنید و از من رودرواسی نداشته باشید و با من راحت باشید (هیچ دلیلی ندارد که محکوم از حکم حاکم بیم داشته باشد) و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و مقابل من ادا درنیارید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم، زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود.

فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقٍ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا أَمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهَ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي،

مردم کوتاهی نکنید ازینکه سخن حقی به من بگویید یا من را بی نیاز نبینید پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت با من خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید و خداوند اینکار را کرده است(چون علی حق بندگی خدا را ادا کرده است). حاکمیت و مالکیت خدا بر نفس من بیشتر از خود من است(قدرت تصور خدا در من بیشتر از قدرت تصور خودم بر من است چون او خالق من است).

وهابیونی که عصمت ائمه را زیر سوال میبرند همین جمله امیرالمومنین ع است که خود علی میگوید: من خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، و دنباله ان را نمیخوانند بحث سر

اینست که علی بن ابیطالب ظرفیت گناه کردن را داشته یا نداشته؟ حتما داشته است اگر قائل به این باشیم که ائمه و علی بن ابیطالب ظرفیت گناه کردن را نداشتند آنها نمیتوانند امام من باشند چون من بعنوان انسان در معرض گناهیم اما او اصلا در معرض گناه نیست. شرط ارتباط و نسبت بین امام و مامون سنخیت است مثلا به من بگویند دنبال کسی برو که در هر قدمش ۱۵ گام برمیدارد و من خودم را نمیتوانم در هر قدم بیشتر از یک متر بردارم. حتما نعوذ بالله این خدا، خدای عادل نیست چون جنس ما یکی نیست و اینکه قرآن بسیار بر وجه مادی پیامبر خاتم اشاره دارد به این معناست که اینان هم انسانهایی هستند مثل شما. بله حتما در عنصر امامت و نبوت مفاهیم ماورایی وجود دارد اما این مفاهیم ماورایی برای اثبات نبوت و امامت است در وجه حیات عرفی، علی بن ابیطالب انسانی است که من باید به او اقتدا کنم او یک انسان برتر است و برتر از انسان نیست در وجه اون قسمتی از وجودش که من باید به او اقتدا کنم من قرار نیست که امام باشم و به امامت امام اقتدا کنم که مثل او معجزه کنم و یا اخبار غیب کنم.

آیا ائمه ما وجه ماورایی دارند یا ندارند؟ بله بعنوان وجه اضافه بر انسان وجه ماورایی دارند اما آن چیزی که من مکلف هستم به آن اقتدا کنم وجه انسان کامل بودن آن بزرگواران است و اگر بالاتر از آن باشد نسبت امام و مامون بهم میخورد و اقتدا موضوعیت خود را از دست میدهد.

یکی از آفات فکری دوره امامت امام صادق ع آفت فکری غلو بود، غلویی که متاسفانه کسانی که عنوان شیعه داشتند پیرو مکتب اهل بیت داشتند بعنوان واکنش به ظلمی که به ائمه رفته ربود ایجاد کردند. یکی از سران اهل شیعه مردی بنام ابوالخطاب بود که امام صادق ع با تترین الفظ او را لعن میکند که میفرمایند: گوشت و پوست و استخوان من بری ازین ادم است چون میگوید من بالاتر از انسان هستم و شان خدایی دارم و

ما هر چه خصوصیات خوب از امام میشناسیم همه را از آن خدا میدانیم امام میتواند شفا بدهد اما به اذن خدا. خداوند عزت بخش به ذات است و واسطه فیض الهی به اذن الله امام است. امام شفیع است به اذن الله. امام برآورده کننده حاجات است به اذن الله و هیچ استقلالی امام بتنهایی از خود ندارد. اگر به اذن الله از جمله ها حذف شود جمله عین شرک است. امام شفیع است به اذن ... لذا غلات را لعنت میکنند که این افراد آبروی ما را بردند و ما را به زحمت انداختند. ابوالخطاب خیلی تلاش میکند که ملاقاتی با امام صادق ع داشته باشد که امام فرمودند: خدا من و تو را زیر یک سقف

جمع نکند. در فرمایشات امام باقر ع به جابر جعفری که در کتاب شریف کافی هست فرموده اند که: **یا جابرا یکتفی من ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت؟** ای جابر آیا برای تشیع همین بس است که کسی ادعا کند محبت ما اهل بیت را و هر کاری دوست داشته باشد انجام دهد؟ میفرماید: از شما بالاتر ماییم که اهل بیت پیغمبر هستیم خدا برای ما هم برات رهایی از دوزخ را نداده است، اگر من یعنی امام باقر هم گناه بکنم خدا مرا هم عذاب میکند و حتی اگر خود رسول ... هم گناه کند، خدا عذابش میکند. خداوند این گارانتی را به پیغمبرش هم نداده است که تو هر کار دلت میخورد انجام بده که جایز بهشت است. **لیس بین الله و بین احد قرابة، احب العباد الی الله عز و جل اتقاهم و اعملهم بطاعته، یا جابر فوالله ما یتقرب الی الله تبارک و تعالی الا بالطاعة، و ما معنا براءة من النار و لا علی الله لاحد من حجة، من کان لله مطیعا فهو لنا ولی، و من کان لله عاصیا فهو لنا عدو، لا تنال ولایتنا الا بالعمل و الورع.** ای جابر سوگند به خدا بنده ای نمی تواند به خدا نزدیک گردد مگر به فرمانبرداری از اوامر او، و با ما چنین قدرت و اختیاری نیست که کسی را از آتش بری سازیم، و هیچ بنده ای بر خدا نمی تواند حجتی اقامه کند. کسی که مطیع خدا باشد او دوست ماست، و کسی که گناه کند او دشمن ماست، و کسی را قدرتی نیست که به ولایت ما برسد مگر به عمل صالح و اجتناب از افعال ناپسند.

پس اینکه علی بن ابیطالب ع و ائمه ما ظرفیت گناه کردن را داشتند یا نداشتند؟ بدون استثناء خداوند میفرماید: **(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** و هیچ استثنایی وجود ندارد که خداوند میفرماید ما در هر کسی ظرفیت فسق و فجور و ظرفیت تقوا و پرهیزکاری هم گذاشتیم. علی اگر میخواست میتواندست معاویه شود اما علی شدن را برگزید و معاویه اگر میخواست و شرایط ژنتیکی مقدمات و موخراتش فراهم بود میشد علی باشد ولی معاویه شدن را برگزید. پس این جمله امیرالمومنین ع حتی بدون توجه به دنباله آن معنایش اینست که من فی نفسی در درونم بالاتر از اینکه اشتباه و خطا کنم نیستم و ظرفیت گناه را منم دارم اما اینکه من ظرفیت گناه را دارم بمعنای اینکه من گناه میکنم نیست و دو مقوله جداست. یک حاکمی اگر بخواهد به مردم ظلم کند میتواند اما این به این معنا نیست که حتما ظلم میکند و یا باید ظلم کند، ای بسا حاکمان زیادی که میتوانند ظلم کنند اما نکردند. امیرالمومنین ع هم میفرمایند من هم ظرفیتش را دارم اما جهد خودشان و اخلاص در بندگی و لطف خدا و شرایطی که خداوند برای ولایت و حجیت ائمه قرار داده آنها را در فضایی قرار میدهد که این پتانسیل بالقوه فعلیت پیدا نکند که این همان چیزی است که ما به آن عصمت گوییم. به همان نسبت که در بندگی خدا خالص تر میشویم مقاومت و مقابله ت با شیطان با اولیا الشیطان و نفس اماره ت بیشتر میشود. **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**

إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (یوسف ۵۳): خداوند به چه کسی رحم میکند؟ به کسی که دستش را در دست خدا میگذارد، هر چه بندگی ت بیشتر باشد استحقاق رحم آوری خدا نسبت بتو بیشتر میشود. علی بن ابیطالب ع و پیغمبر خدا و ائمه اطهار چون در بندگی خدا به اخلاص رسیدند . حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ؛ «به هیچ چیز نظر نینداختم مگر آن که خدا را پیش از آن، پس از آن، همراه آن و هر چی دیدم خدا بود.

فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ (مملوک: صاحب دار) لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.

پس همانا من و شما بندگان و مال خدایی هستیم که همه عالم ازوست که جز او پروردگاری نیست. او مالک ما، و مالکیت او بر ما بیش از مالکیت ما بر خویش است ما را از آنچه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد. به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی و بصیرت به ما عطا فرمود.

ارزش این سخنان وقتی دو چندان میشود که در نظر بگیریم امیرالمومنین ع در اوج قدرت و حاکمیت این سخنان را ایراد فرمودند. تمام زیبایی دعای کمیل اینست که حاکم بزرگ امپراطوری زمان علی بنابیطالب ع با چه ادبیاتی با پروردگار خود رازو نیاز میکند و به پهنای صورت اشک میریزد و میفرامید الهی و ربی و سیدی و مولای من لی غیرک خدایا تو همه کس علی هستی و علی بی تو هیچ است و این شکوه شخصیت علی بن ابیطالب ع است که موقعیت ها حالش را دگرگون نکرد.

خطبه ۲۲۲

حاشیه ها و تصویرهای علوی از آیات الهی است که مربوط به توضیح امیرالمومنین در مورد یک آیه است. امیرالمومنین ع در هنگام تلاوت آیه «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (به هنگام تلاوت آیه ۳۷ سوره نور): «و صبح و شام در آن خانه ها تسبیح می گویند، مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن یاد خدا غافل نمی کند»، در بیان و اهمیت ذکر و جایگاه ذکر این خطبه ایراد شده است.

از خصوصیات اولیه و ایمانی مومن دائم الذکر بودن است. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (احزاب ۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (احزاب ۴۲): کثیر خدا یعنی هر جایی که ذکر خدا نباشد آن کثیر زیر پا گذاشته شده است. در مقابل آیات زیادی در قرآن کریم هست کسانی که از ذکر خدا غافل هستند میشوند اولئك هم الغافلون، خداوند و قرآن میفرماید اینها ارزش شان از چهارپایان هم کمتر است اولئك كالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.

پس موضوع این خطبه ذکر و یاد خداست.

زندگی انسان در این جهان و به تبع این جهان در آن جهان با ۴ رابطه اساسی (انسان با دنیا/ انسان با خدا/ انسان با مردم و انسان با خویش) تعریف شده است. بعد از قرآن کریم قطعا واقعی ترین، عملی ترین و اسلامی ترین منبعی که به مسلمان کمک میکند این چهار رابطه را درست برقرار و آسیب شناسی کند به قطع و یقین نهج البلاغه است، از لابلای سخنان امیرالمومنین ع میشود نقاط ضعف و قدرت این چهار رابطه را درست فهمید تا بتوانیم رابطه درستی با خدا برقرار کنیم و این چهار رابطه مانند چهار وجه هرم است که هر وجهی هر تغییری کند حتما سه وجه دیگر هم تغییر میکند یعنی رابطه من با خودم نمیتواند بی تاثیر از رابطه من با خدا باشد که به ما گفته اند که من عرف نفسه فقد عرف ربه.

آیه ای را بارها در قرآن خوانده اید که وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (طه ۱۲۴): هر کس از ذکر من خدا رویگردان شود حتما زندگی سختی خواهد داشت. تاثیر اختلالات ارتباطی بر نوع زندگی است و وقتی در رابطه ت با خدا جایی خراب شود حتما در زندگیت

جایی خراب میشود. **أَنْتَ يَا إِلَهَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (طه ۱۴):** یکی از مصادیق کلاسیک و نهادینه شده ذکر خدا، نماز است و نماز شاخص ذکر است اما همه ذکر خدا محدود به نماز نیست.

پدیده ای است بنام استدراج . امیرالمومنین ع فرموده اند که اگر دیدی مدام کار بد و گناه میکنی و خدا نعمت هایش را بیشتر میکند بترس. ازین پدیده بترس چون مومنی باید خوشحال باشد که اگر پایش را کج میگذارد خداوند بلافاصله پس گردنی به او میزند چون هنوز بنده خاص خداست . حافظ میگوید: گرچه میگفت که زارت بکشم میدیم در نهانش نظری با من دلسوخته بود .

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (الحشر : ۱۹): خدا را فراموش کردند خدا هم آنان را به حال خودشان رها کرد این علامت بسیار خطرناکی است. وقتی انبوه علف جلوی گوسفندی ریخته میشود او عقل ندارد که بفهمد این یعنی چی؟ چون این نشانه محبت صاحب گوسفند به او نیست بلکه نشانه اینست که وقت سر بردنت نزدیک شده است.

استدراج به این معناست وقتی که خدا از بنده ای مایوس میشود او را رها میکند و مهر باطل شد بر دلش میزند آنوقت علف میریزد جلوی پایش و ناگهان عذاب الهی گاهی سراغ یک انسان و گاهی سراغ یک ملت می آید گاهی استدراج یک فرد و گاهی یک قبیله را میگیرد و **گاهی فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۴۲ قمر) قَدْ مَرَّهَا تَذْمِيرًا (۳۶ فرقان):** اصلا نابودشان میکنیم. اما اگر گناه کردیم خشکسالی شد و یا عذاب آمد معنایش اینست که هنوز خدا هوایمان را دارد .

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ (چوب پنبه و مانعی که در گوش قرار داده میشود) وَ تُبْصِرُ (چشم) بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ (نابینایی) وَ تَنْقَاضُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ،

خداوند سبحان و باریتعالی ذکر را جلا دهنده و کدورت زدای دلها قرار داد. گوش ها را بعد از گرفتگی باز میکند(منظور گوش دل است که با ذکر باز میشود) و باعث میشود خوب بشنوی پیام های الهی را (تا باشی آشنا زین پرده رازی نشنوی، گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش- گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من ،آنچه البته اگر جایی نرسد فریاد است)، ذکر خدا ، چشم های نابینا را بینا میکند .

چشم: بصر/ در ادبیات قرآن بیشتر به چشم دل بصر گفته میشود- **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَنْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰ نور):**

غض بصر با غمض عین متفاوت است: چشم بستن و یا چشم پوشی کردن از خطای دیگران غمض عین معنی میکنیم اما غض بصر یعنی انسانی که نگاه زشت و پلید جنسیت محور بر جنس مخالف می اندازد دلش بیمار است و چشم دلش مریض است و باید این دل پاک شود تا نگاه هم پاک شود لازمه نگاه پاک اینست که بصر دل را از حرام بپوشانیم. راه رسیدن به این پاکدلی ذکر خداست. این قلب چون محل وسوسه شیطان هم هست گاهی ممکن است در جاهایی از آن منافذی ایجاد شود که از آنجا بلافاصله شیطان وارد میشود چون مرکز فرماندهی است شیطان علاقه زیادی دارد وارد آنجا بشود چون در آنصورت چشم و گوش و دست و زبان و تمامی جوارح به دست شیطان می افتد. تعبیر امیرالمومنین ع است که برخی انسان ها تمامی جوارح و اندام های خود را اجاره مفت به شیطان داده اند

(آنچه استاد ازل گفت بگو ، میگویم/ حلقه ای بر گردنم افکنده دوست ، میبرد هر جا که خاطرخواه اوست).

در زندگی ویروس ها شاید شنیده باشید که ویروس ها موجودات ساده زیستی هستند که کاری که میکنند اینست که وارد سلول میزبان میشوند و RNA-DNA خود را میخوابانند روی RNA-DNA میزبان و ازینجا به بعد کل سلول میزبان را به نوکری میگیرند و دیگر نه پروتئینی که میزبان میخواهد بلکه پروتئینی که ویروس میگوید را برایش میسازد. شیطان هم همینکار را اهی میکند و وارد دل میشود و در مرکز فرماندهی فرمان خود را بجای فرمان خدا مینشاند و **الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵)** لذا تمام این منافذ را بر شیطان باید ببندیم اما اگر وارد شد و وسوسه شیطان باعث میشود انسان را به طغیان میرساند **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (۶ علق):** قلب طغیانگر و پر از وسوسه و معاند میشود و ذکر خدا قلب را پاکسازی میکند. (ذکر خدا سلول های سرطانی را درمان میکند و مانع میشود شیطان کار خود را درست انجام دهد)

اگر انسان ها همه عریان باشند آیا ما میتوانیم یک جامعه انسانی را در نظر بگیریم که در حالت عریانی انسان ها ، انسان به کف نفس برسند اینها فرضیات محال است.

حجاب یک مفهوم رفتاری متعلق به زن و مرد است لذا قبل از زنان خداوند به مردان غض بصر را آورده است و این تصور که فکر میکنیم جاذبه های جنسی در جنس مونث بیشتر از مرد است در حقیقت به نوعی فقط مردان هستند که ممن است تحت تاثیر این جاذبه ها قرار بگیرند نه اینطور نیست چون جاذبه ، جاذبه دو سویه است. همانطور که در داستان حضرت یوسف ، زلیخا شیفته حضرت یوسف شده بود. این نگاه مرد به زن نبوده بلکه نگاه زن به مرد بوده است لذا حجاب در اصل به معنای غض بصر مختص زن و مرد نیست چون جاذبه های ظاهری زن نسبت به مرد بیشتر است حجاب برای زن علاوه بر مفهوم نظری و رفتاری یک مفهوم و الزام پوششی هم دارد که در حدی که برای زن تعریف شده است برای مرد تعریف نشده است . ستر عورت هم بر زن و هم بر مرد واجب است و اختصاصی به زن و مرد ندارد و نکته دوم اینکه قربانیان غریزه جنسی مردان اگر با حجاب کنترل نشود بیشتر آسیب دیدگان و هرزگی اگر قرار شد همه آزاد باشند این قربانیان زنان هستند و زنان هستند که مورد تجاوز به عنف قرار میگیرند و در امریکا در هر دقیقه یک زن مورد تجاوز به عنف وجود دارد و آنهایی که قربانی میشوند تا آخر عمر شان گرفتار اضطراب و بیماریهای روحی و روانی میشوند پس عنصر حجاب زنان را محدود نکرده است و این اشتباه است که اینگونه فکر کنیم بلکه زنان را از خطراتی که در جامعه هست محافظت میکند. مرد بی تقوای و یا اصلا نه مرد بلکه انسان بی تقوای و بی اخلاق و خارج از چهارچوب دین هیچ موجودی خطرناک تر از این انسان قابل تصور نیست. آسیب رسانی فیزیکی مرد نسبت به جنس مخالف بیشتر و آسیب رسانی متافیزیکی زن نسبت به مرد بیشتر است لذا قرآن وقتی راجع به شیطان سخن میگوید میفرماید کید و مکر و حيله شیطان ضعیف است برای مومن اما قتی راجع به زن شیطان صفت صحبت میکند میفرماید: کید و مکر زن شیطان صفت عظیم است یعنی زنی که ابزار شیطان میشود هزار بار از خود شیطان خطرناک تر و آسیب رسان تر است.

واقع ش اینست که اصل حجاب وجه قلبی آن است اینکه نگاه دل باید پاک باشد و زن و مرد هم ندارد. لازمه عفاف حتما عفت و نجابت است و این به معنای این نیست که اگر کسی وجه قلبی را داشت دیگر بی نیاز میشود از وجه شرعی حجاب.

وَمَا بَرَحَ (هیچگاه نیست که اینگونه نباشد یعنی همواره و همیشه) لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ (نعمت: همه نعمت های خدا عزیز است) فِي الْبَرْهَةِ بَعْدَ الْبَرْهَةِ (مقطع) وَ فِي أَرْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ

كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورٍ يَقْظُهُ (بیدار) فِي [الْأَسْمَاعِ وَالْأَبْصَارِ] الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ

(این ذکر به گونه ای ترا برگزیده خدا میکند تا معامله خاصی با تو داشته باشد) هیچوقت نبوده که خداوند که نعمت هایش بر تو گرامی و عزیز باد در هر مقطعی بعد از مقطع دیگری در فطرت های بعد از بعثت انبیای الهی ، هیچوقت نبوده که خداوند بندگان ندانسته باشد و همیشه اینجوری بوده که بندگان خاصی داشته که خداوند در اندیشه شان با آنها سخن میگفته (ما زیاد شنیده بودیم که ما با خدا مناجات میکنیم اما امیرالمومنین ع میفرماید برخی انسان های بزرگی وجود دارند که خدا هم با آنان مناجات میکند) یعنی آرام سخن میگوید در اندیشه هایشان و راه جلوی آنها میگذارد و در خرد آنها با آنها سخن میگوید، دلهایشان بیدار و روشن است نورانی میبیند ، نورانی میشوند و نورانی راه میروند (ذکر خدا راه به انسان نشان میدهد و مسیر راه را نورانی میکند این نور میتواند نور فکر و عقل و نور اولیای الهی باشد، اینان روشن کننده های روشن هستند هم خودشان در راه روشن گام میزنند و هم خدا اهل ذکر را راهنمای دیگران قرار میدهد)

يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدَلَّةِ (نشانگر) فِي الْفَلَوَاتِ (بیابان های بی آب و علف).

اهل ذکر کارشان اینست این ایام خدا (تعبیر قرآنی و ذکرهم بایام الله / یعنی ایام خاص سرنوشت ساز بشر: روز بعثت پیامبر، روز غدیر ، روز عاشورا، روز بدر)، را که باید به یاد مردم بیاورند و مردم را از مقام خدا بیم دهند و از گناهان باز میدارند مفهوم نهی از منکر است ، اینان راهنمایان صحراهای بی اب و علف که احتمال گم شدن در آن هست میباشند (هر خیری که خدا به شما میرساند از جمله خیر هدایت ، که مردم هم باید از آن بهره بگیرند این مفهوم زکات است)

مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ (میانه روی - حق) حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا دُمُوا (مذمت) إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ (چراغ های روشن) تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّةً (دلیل) تِلْكَ الشُّبُهَاتِ.

هر کس که راه حق و میانه را پیش گیرد ، راه او را می ستایند و روش او را مورد تمجید و ستایش قرار میدهند و نجات را به او بشارت میدهند. و هر کس که چپ روی یا راست روی پیشه کند او را هشدار میدهند چون راه درست ، راه میانه است و هر کس چپ یا راست رود آنها را مزمت و سرزنش

میکنند و او را از هلاکت برحذر میدارند، اینگونه است که اهل ذکر نقش چراغ های در دل شب تاریک را ایفا میکنند و اینان چراغ های روشنی بخش ظلمات زندگی مردم هستند و راهنمایان غلطیدگان در راه شبیه هستند.

ذکر انسان را از حالت انفعال به حالت فاعلیت میرساند.

نقش اجتماعی اهل ذکر بعد ازینکه فرموده بودند یذکرون بایام الله و مردم را یاد روزهای خدا می اندازند و از مقام خدا بیم میدهند چون راهنمایان گم شدگان در بیابان های ضلالت هستند، میفرمایند: تنها راه نجات در زندگی میانه روی و البته حق مداری است، کدام نجات؟ آدرس ش را در قرآن جستجو میکنیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۰):** پیغمبر به مردم بگو میخواهید یک تجارتی به شما یاد دهم که شما را نجات دهد؟ از چی؟ از عذاب الیم. ادبیات اولیای الهی ادبیات جدی گرفتن عذاب دوزخ است که اگر مایک در هزار احتمال دهیم چیزهایی که راجع به بهشت و جهنم گفته میشود راست است یا چیزهایی که در قرآن راجع به آتش میخوانیم راست است، آتشی که پوست ها را از تن جدا میکند، در شب احیا و ليله القدري که از هزار شب بهتر است تمام دعاهاى ائمه یک محور دارد و آن اینست **ان تجعلنى من عتقائك من النار .**

در این دعای عرفه با این فراز **اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَمَعَاصِيكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتِكَ، وَمِنْ الْيَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مَصَائِبَ الدُّنْيَا،** از خدا میخواهیم که خدایا از پروای خویش به اندازه ای به من روزی گردان که مانع گناه خویش شوم و ترا و بهشت و جهنم ترا اینقدر جدی بگیرم که در هنگام گناه ، بازدارنده شود و حائل شود. آخر دعای عرفه این را از خدا امام حسین ع درخواست میکند که اگر این حاجت مرا روا کنی هر چی به من ندهی من ضرر نکرده ام و اگر این حاجت را روا نکنی هر چی به من داده باشی فایده ای برایم ندارد **اللهم حاجتی الیک الی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعنی، و الی ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی، اسالک خلاص رقتی من النار:** خدایا تمام حاجت من از تو اینست که گردن مرا از آتش نجات دهی. لذا بشارت واقعی اینست .

قلب در ادبیات قرآنی به معنای مرکز فرماندهی شعور و عواطف و افکار و احساسات انسان است . آیا اینکه منظور قلب از قرآن همین قلب فیزیکی و یا جسم صنوبری ماست که خون را در گردش بزرگ و کوچک میراند همان است یا چیز دیگری است؟ این سوالی است که پاسخش مورد اتفاق همه علمای

دین نیست. در یکی از سخنان امیرالمومنین ع وقتی به قلب اشاره میکنند میفرمایند: همین قلبی که خداوند در سینه قرار داده است، اما در قرآن میفرمایند: کسانی که دچار کوردلی میشوند دلی که در سینه هایشان هست، نیست. آیا این قلب همین قلب است یا قلب دیگر؟ قطعاً وظیفه و نقشش چیزی به مراتب به غیر از پمپاژ کردن خون و گردش عروق است. یک مرکز فرماندهی در وجود انسان هست که ماهیت آن تاکنون شناخته شده نیست و اعمال و احساسات و عواطف ما را مدیریت میکند.

در ادبیات فارسی دل بیشتر به معنای مرکز مدیریت و کنترل احساسات است و لذا مثلاً دل در جاهایی مقابل فکر و عقل گذاشته میشود که مثلاً عقل یک چیز و دل چیز دیگری میگوید. اما در بیان قرآنی عقل و دل هر دو از یک جا فرماندهی میشوند یا هر دو از یک جنس هستند. دل در شعر فارسی با دل در ادبیات قرآنی فرق میکند.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

این دل گویا فقط کارش دوست داشتن و دشمنی کردن و احساس ورزیدن است اما قلب قرآنی قلبی است که هم احساسات و هم افکار را مدیریت میکند.

بیشتر گفته ایم که عمل انسان عاقل یا برخاسته از فکر اوست یا برخاسته از عواطف اوست و ما هر کاری که میکنیم اگر عاقل باشیم و بیهوده انجام نداده باشیم، یا ریشه در دل و یا ریشه در دماغ دارد. لذا در برخی از ادبیات ما اسم یکی از اولین کتاب ارزشمند دینی که مرحوم مهندس مهدی بازرگان تالیف کرد همین بود دل و دماغ بعنوان دو مرکز فرماندهی انسان.

دماغ با بینی ما فرق میکند به معنای مغز و محل افکار و دل به معنای محل احساسات است. بنظر میرسد دماغ و دل تحت فرماندهی یک مرکز بالاتری بنام قلب هستند. قلب افکار انسان را مدیریت میکند، عواطف انسان را مدیریت میکند و افکار و عواطف، اعمال انسان را رقم میزنند.

هر کاری که ما میکنیم یا ریشه در افکار مان دارد: مثلاً من فکر میکنم که اگر برم مدرسه و دانشگاه درس بخوانم میتوانم مدرک تحصیلی بالاتر، موقعیت شغلی بهتر، حقوق و درآمد بالاتر دریافت کنم و زندگی بهتری داشته باشم پس درس خواندن فعل مبتنی بر فکر است.

برخی کارها ریشه در دل دارد و کار دلی می نامیم: عقل ادم و فکر ادم نمیگوید چنین کاری بکن . مثلاً مهمانی به خانه ما آمده است و موقع رفتن و خداحافظی کردن برای اینکه ارادت و علاقه خود را نشان دهیم، دولا میشویم و کفش هایشان را جفت میکنیم این کار جنسش دلی است.

همه کارهایی که میکنیم یا ریشه در فکر دارد و یا ریشه در عاطفه دارد که این هر دو تحت کنترل قلب است. لذا اساس وجود معنوی انسان در منطق قرآن قلب است. انسان سالم در اولین و نخستین گام تعریف کسی است که قلبش سالم باشد چقدر در قرآن خواندهایم که فی قلوبهم مرض. این بیمار دلی نشانه اش این نیست که قلبش منظم یا نامنظم است؟ نه. مرکز کنترل شعور و احساسش از حالت طبیعی و تعادل خارج شده است لذا این ادم ادم مریض القلب است. یا در جایی دیگر از قرآن میخوانیم که چشمهایی دارند که نمیبینند و قلب هایی که تفقه نمیکنند: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹ اعراف): قلب هایی که قدرت تشخیص خوب و بد را ندارند.

در قرآن زیاد خوانده ایم که در حیات آن جهانی ما ملاک اصلی برد و باخت ما سلامت و بیماری قلب است که هر کسی توانسته باشد در حیات دنیوی قلب خود را از آفات مادی و معنوی پاک نگه دارد آن دنیا قطعاً لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (حشر ۲۰): اصحاب جنة فائز هستند آنان چه کسانی هستند؟ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعرا): همه برد و باخت زندگی در گرو یک عنصر است و آن هم سلامت قلب است که به دنبال خودش سلامت فکر و سلامت عاطفه دارد و این دو به دنبال خود سلامت فعل و عمل دارند و میشود آدم درستکار، آدمی است که فکر و عاطفه درست دارد و این دو علامت قلب سلیم است.

در منطق دینی حسد یک بیماری قلبی است/ کبر بیماری قلبی است و اینها قلب انسان را بیمار میکنند و وقتی قلب بیمار شد قطعاً فکر هم آلوده میشود و قطعاً عواطف هم از حالت طبیعی خارج و عمل هم عمل درستی نخواهد بود.

عنصر اصلی سلامت در فرزندان ما اصلش اینست که فشار خون شان طبیعی باشد اصل و هدف باید این باشد که قلب سالم داشته باشند و در معرض آفت هایی که قلب آنها را بیمار میکند، قرار نگیرند. کج فکری و هرزگی عاطفی علامت برای بیمار دلی هستند.

این قلب یک چیزهایی پژمرده و چیزهایی زنده ش میکند، چیزهایی با نشاط و چیزهایی افسرده ش میکند و چیزهایی قلب را می میراند و چیزهایی زنده ش میکند. برخی اوقات قلب معنوی ما هم همین بلا سرش می آید و افسرده میشود و می میرد . در ادبیات قران انسان زنده کسی نیست که نفس میکشد و دست و پایش را تکان میدهد بلکه انسان زنده کسی است که قلبش زنده است و انسان مرده، ای بسا تحرک هم داشته باشد اما قلبش مرده است. وقتی خداوند به پیامبرش میفرماید: **إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (نمل ۸۰):** پیغمبر تو به گوش مردگان چه میخوانی؟ خب اینجامنظور خدا از مرده ، مرده ظاهری نیست بلکه مرده ای است که به ظاهر زنده است اما قلبش مرده است و تو به گوشش هر چه بخوانی فایده ای ندارد. در جایی که دیگر میفرماید: خداوند یک مهر باطل شد بر دلهایشان میزند و این ادم دیگر نمیتواند درست فکر کند و عواطفش را مدیریت کند چون این مهر زدن به معنای اتمام احیای قلب است. شب احیا شب احیای قلوب است که دلهای در حال اهتزاز را دوباره زنده کنیم. امیرالمومنین ع در بخش حکمت های نهج البلاغه فرموده اند که **إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِذْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَ إِذَا أَذْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ** " بعضی وقتها دلها سر حال هستند و برخی اوقات هم حال ندارند ، زمان هایی که در حال ادبار بود و دل حال و حوصله نداشت به واجبات بسنده کنید و زمان هایی که دل در حال اقبال بود سراغ مستحبات و نوافل بروید یعنی دل باید سر حال و بانشاط باشد که نماز شب ، نماز شب میشود و میتواند ترا به مقام محمود برساند و نماز شب اصلش برای جسم نیست بلکه نماز شب برای دل باطنی است که با نشاط میشود و حال پیدا میکند. بخش اصلی نماز و تکالیف مابخش قلبی و دلی ان است اما بخش ظاهری آن اینست که مثلا اگر نماز نخوانی به جهنم میروی. اگر جهنم و بهشتی هم نبود علی بن ابیطالب ع همان میکرد که کرد چون برای بهشت و جهنم بندگی نکرد بلکه برای دلش بندگی کرد دلی که القلب حرم الله بود ، دلی که حرم و حریم خداست لذا خدا چیزی که از تو میخرد قلب پاکت است چه در دنیا و چه در آخرت . یک تقوی ، تقوی جوارح است یعنی این دست گناه نکند و پا بسوی معصیت حرکت نکند واین زبان غیبت نکند و چشم حرام نبیند ... در قرآن میخوانیم بالاترین درجه تقوی ، تقوی القلوب است **ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (حج ۳۲):** یعنی دل اصلا میل به گناه نداشته باشد و هوس گناه نکند . وقتی دل پاک شد کار سختی نیست که گوش و چشم و دست و زبان را کنترل کنید و نتیجه این قلب سالم ،عواطف و فعل سالم میشود.

نقطه ارتباط انسان با خدا قلب است و فکر و عواطف من هم از آن طریق با خدا ارتباط برقرار میکند. گاهی این قلب افسرده و زنگار زده میشود و دوایی که این این قلب را زنگارش را می زداید دوباره درخشان میکند یاد و ذکر خداست و کار کرد ذکر همین است.

آیا ذکر به این معناست که مرتب بگوییم سبحان الله و الحمد لله ولا اله؟

نه اینطور نیست بلکه در وجودت باید یک جایی را به خدا اختصاص دهید اونجا هم جایی غیر دل نمیتواند باشد چون این دل مرکز هستی و فرماندهی وجود انسان است و چیزی که خدا از انسان خوب میخرد دل است. لیوان چون چیزی در آن نیست پر از هواست و اگر در آن آبی ریخته شود به همان نسبت که با آب پر میشود از هوی خالی میشود. یکی از تعابیر بسیار قشنگ قرآن اینست که **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (۴ احزاب)**: خداوند در درون هیچکس دو قلب ننهاده است که بشود یک قلب به خدا و قلب دیگر را به دنیا داد. خداوند یک دل بیشتر بتو نداده است که یا خالص به خدا میدهی و یا خدا ولش میکند، جایی که مطلقا خدا شراکت نمیپذیرد دل بنده اش است. **انْ أَعْبُدْ اللَّهَ مُخْلِصًا (زمر ۱۱)**: یعنی این دل را یا خالص به خدا میدهی و یا معامله مان نمیشود.

خالص برای خدا یعنی چه؟ یعنی در این دل جایی برای زن و بچه ات نباید باشد؟

نه بلکه به معنای اینست که چیزی که با بندگی خدا سنخیت ندارد نباید اجازه ورود به این دل پیدا کند. (رسم عاشق نیست در یک دل ، دو دلبر داشتن) همسر من اگر وسیله من جهت تقرب به خدا باشد و یا فرزندان من امانت الهی هستند که با تربیت آنها قصد قربت به خدا داشته باشم قدمشان روی چشم میتوانند در این دل باشند اما هرکس و هر چیز که من را از خدا دور میکند و تعارض و تناقض با بندگی خدا دارد ورود مطلق ممنوع است **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر ۱۹)** و از کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند چون خدا هم آنان را گرفتار خود فراموشی و آنها را به حال خودشان رها کرد.

امام سجاده به پهنای صورت میگریست و میفرمود: **الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداء**: خدایا مرا یک چشم بهم زدنی به خودم وا مگذار. چون در همان چشم بهم زدن یا گرگ نفس اماره ، یا گرگ شیطان و اولیا الشیطان ممکن است بر من چیره شود.

چه وقت خدا انسان را به حال خود را میکند؟

وقتی جنس غیر خدایی وارد دل کردیم. معامله خدا در اینجا معامله دیجیتالی است (صفر و یک) یا همه را به خدا می‌دهید یا هیچ چیز را خدا نمی‌خواهد و آن اخلاص و مخلصی که در ادبیات دینی می‌خوانیم یعنی همین و اگر در این دل، دنیایی که سنخیتی با بندگی و حب خدا ندارد، وارد شد مانند اینست که در لیوانی آب و نفت را با هم ریخته باشیم هر چقدر هم که تکان دهیم جدا نمی‌شوند. از امیرالمومنین ع پرسیدند که چه چیزی شما را به این مقام رفیع رساند در جواب فرمودند: **کنت بواباً لقلبی:** دربان و محافظ دلم بودم و محکم ورود و خروج را کنترل می‌کردم و این راز علی شدن علی است.

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (الحشر: ۸-۱۱): خدایا در این دل های ما کمترین کینه نسبت به مومنان قرار مده.

لذا ذکر به این معناست که خدا در لحظه لحظه زندگی انسان جاری باشد یک وجه ذکر، ذکر کلامی است اما اصل آن ذکر قلبی است چون وقتی خدا در قلب انسان حاضر باشد، قطعاً بر رفتار انسان هم ناظر است و بیشتر این‌که خدا به من و شما دستور داده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا** » (احزاب ۴۱) و **سَبِّحْوه بكرة و اصیلاً:** یکی از اشکال ذکر تسبیح است و مومن واقعی و حقیقی اگر سر سفره ای نشست و بدون بسم .. شروع کرد و بدون شکر خدا تمام کرد، آن خوراک گوارای وجودش نمیشود شاید حلال باشد اما گوارای وجودش نمیشود.

وَإِنَّ لِلذَّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَيَهْتَفُونَ (شعار دادن و چیزی را بلند گفتن بر خلاف مناجات که در گوشه حرف زدن است) بِالزَّوْاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ (عدل) وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ؛

شاخص های عملی اهل ذکر را در این فراز امیرالمومنین ع بیان میکنند که اهل ذکر خصوصیاتشان چیست؟

ذکر اهلی دارد که ذکر خدا را جایگزین دنیا برگزینند دلشان را بجای دنیا ذکر خدا پر میکند (وقتی دل و فکر پر از یاد خدا شد خیلی ازین تعلقات و مشغله های ذهنی و وابستگی دنیا در این انسان رنگ میبازد) **مشغول نمیکند آنها را تجارت دنیا** (و این اشاره به ایه قرآنی **رَجُلٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ**

ذَكَرَ اللَّهَ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷ نور): چون اولویت زندگی شان ذکر خداست حاضر نیستند که برای کسب مال بیشتر این ذکر خدا را زیر پا بگذارند. روزگارشان با همین ذکر خدا میگذرد و شب ها و روزهایشان با همین ذکر خدا سپری میشود و مرتب به گوش غافلان میخوانند و آنها را از معصیت و کیفر الهی بیم میدهند، مردم را به عدل فرا میخوانند) همه بعثت انبیا به این نکته ختم میشود لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۲۵ حدید): پیغمبران را مبعوث کردیم برای اینکه مردم با انصاف با هم برخورد کنند) نتیجه عملی ذکر خدا اینست که هم دیگران را به قسط میخوانند و هم خودشان قبل از همه عمل میکنند، هم به خودشان فرمان میدهند و هم به دیگران و نهی از منکر میکنند و خودشان را از منکرات باز میدارند.

چون مصداق این آیه قرآن نشوند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲ الصف): چرا میگویید آنچه را که خود عمل نمیکنید که این خیلی خدا را به خشم می آورد و جمله امیرالمومنین ع هست که میفرماید: لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ! خداوند لعنت میکند کسانی که امر به معروف میکنند اما خود آن کار را انجام نمیدهند و نهی از منکر میکنند اما خود آن منکر را انجام میدهند. شرط امر به معروف و نهی از منکر عصمت نیست بلکه مفهوم این سخن اینست که آن منکری را که نهی میکنم خودم انجام ندهم و یا امری که معروف میکنم خودم عامل به آن باشم.

لذا ذکر یک مفهوم معنوی و مجرد نیست و بلافاصله خود را در زندگی نشان میدهد و جاری میکند. قسط (با کسره): عدل و داد / قسط (با فتحه): ظلم و جور است. وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۵ جن): کسانی که حق را میشناختند اما عاملاً با ستیز با حق پرداختند منظور معاویه است.

[فَكَانَتْهُمْ] فَكَانَتْهُمْ قَطْعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَانَتْهُمْ أَطْلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا (وعده)، فَكَشَفُوا غِطَاءَ (درپوش و پرده) ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ

گویی اینان زودتر از بقیه فاصله دنیا تا آخرت را طی کردند و در همین دنیا بهشت را تجربه میکنند در حالیکه هنوز در دنیا هستند ولی برای آخرت زندگی میکنند و به قدری عمق بصر دارند که چشم شان محدود به دنیا نمیشود گویی که اطلاع پیدا کردند از آنچه که از زندگی اهل برزخ بر مردم ناشناختنی و

غایب است یعنی درجاتی از غیبات را لمس میکنند برزخ مرحله بیم مرگ و بهشت و جهنم است و ظاهراً مرحله طولانی است و گویی بعد از برزخ هم وعده هایی که خدا داده است را محقق شده میدانند و میرسند به مقامی که حقایق عالم را برای مردم توضیح میدهند کشف غطا میکنند و پرده های جهل زیادی را از دل و دماغ مردم کنار میزنند، میبینند آنچه را که دیگران نمیبینند و میشوند آنچه را که دیگران نمیشنوند.

برخی در نیا هم که هستند گویی در آخرت و برخی در آخرت هم هستند که گویی در دنیا زندگی میکنند . امیرالمومنین ع در خطبه متقین میفرمایند: **اجسامهم فی العمل و ارواحهم فی الجنة**: جسم شان در کار و کوشش و تلاش است اما روح شان پیش پیش رفته به آخرت و در بهشت است. تعبیری امیرالمومنین ع دارند که میفرمایند: **موتوا قبل ان تموتوا**: تو قرار است روزی بمیری و وارد آخرت بشوی قبل از مردن آخرت خود را به زندگیت وارد کن. در آخرت قرار است چه کار کنی؟ قرار است بهشتی شوی؟ در بهشت که کار بد نمیکند بنابراین در همین دنیا کار بد نکن. در بهشت همه صمیمانه زندگی میکنند پس در همین دنیا هم همین کار را کنید.

ماخیلی فرصتها در اختیار داریم برای تجربه البته رقیقی از بهشت یا تجربه رقیقی از جهنم. فرزند صالح تجربه رقیقی از بهشت است و فرزند ناخلف تجربه رقیقی از جهنم است.

امیرالمومنین ع میفرمایند: **یرون مالا یری الناس و یسمعون مالا یسمعون**: میبینند اولیای الهی آنچه را که دیگران نمیبینند و میشوند آنچه را که دیگران نمیشنوند.

غیب مراتبی دارد:

- ۱- **لا یعلم الغیب إلا الله** : درجه ای از غیب فقط و فقط مال خداست
- ۲- **عالم الغیب فی الشهاده**: همان غیبی است که خداوند به پیغمبرش تاکید میکند که باید به مردم بگویی **قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ (۱۸۸ اعراف)**: من عالم به غیب نیستم یعنی ظرفیت درک و فهم و کسب ذاتی علم غیب را ندارم مگر آنچه که خدا ازین علم غیب به من داده است **وعلم آدم الأسماء كلها (۳۱ بقره)**. لذا پیغمبر الهی اخبار از غیب میکند به اذن الله. خدا به پیغمبر وجهی از غیبات را منتقل میکند و پیغمبر به ائمه اطهار.

۳- سطح نازل تری از غیب هست که به آن الهام میگویند که خدا به بندگان خاصش الهام میکند مثلاً علم. **العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء:** علم نوری است که خداوند به قلب کسانی که میخواهد نازل میکند بطور ناگهانی.

یکی از علمای بزرگ شیعه که برخی از معضلات حل نشده فقه و اصول شیعه را حل کرد مرحوم حاج شیخ جعفر کاشف الغطا است و پرده های زیادی را از فقه کنار زد و در نجف هم مدفون است و مناجات های زیادی دارد در یکی از مناجات هایش فرموده: الهی کنت جعيفرا: من یک جعفر کوچولو بودم و تو بر من منت گذاشتی و فضل کردی و اکنون همه مرا با عنوان شیخ جعفر میشناسند یعنی تاکید و یادآوری میکند که به هر جا رسیدی خدا ترا به آن مقام رسانده و خودت را گم نکنی، روزی برای نماز جماعت به مسجد آمد و دیر رسید و مسجد پر از جمعیت بود و همیشه اینقدر زود میرسید که پشتش را نبیند و روزی دیر رسید و مجبور بود از عقب به جلو بیاید و همه جمعیتی که پشت او نماز میخواندند را دید، برگشت و حاضر نشد نماز بخواند و گفت من امروز در نمازم اخلاص نیست چون این جمعیت را دیدم خوشم اومد و حتی چند مدتی حاضر به اقامه نماز جماعت نشد. این افراد خیلی راحت به این مقام نرسیده اند.

، **فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ) مجسم کردن / نمایشنامه: تمثیلیه (لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةُ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةُ وَ قَدْ نَشَرُوا دَوَاوِينَ) دیوان (أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَعُوا لِمَحَاسِنِهِ أَنْفُسَهُمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أَمْرًا بِهَا فَقَصَرُوا عَنْهَا أَوْ نَهَوْا عَنْهَا فَفَرَطُوا فِيهَا،**

اگر مومنان و اهل ذکر را در ذهن مجسم کنی برای عقلت حال و روز آنها را بیان کنی، در مقامات نیکو و پسندیده ای که از آن برخوردارند و مجالسی که در آن دور هم مینشینند همه کارها را کنار میگذارند که به کارهای خود رسیدگی کنند و برای هر ریز و درشتی که مامور بودن انجام دهند اما کوتاهی کردند یا کارهایی که نباید میکردند اما چشم فرو بستند و مرتکب آن اعمال شدند.

یکی از دعا های زیبایی که امام سجاد ع دارند اینست که: **اللهم وفقنی بمعاشرت الابرار و جنبنی بمعاشرت الاشرار:** خدایا به من توفیق همنشینی با خوبان و مرا محافظت کن و دور نگه دار از همنشینی اشرار. هر جمعی گرد هم می آیند حتما یک هدفی دارند مومنان و اهل ذکر وقتی دور هم جمع میشوند نامه اعمال خود را پهن میکنند و اعمال خود را محاسبه میکنند و میرسند به مقامی که

حاسبوا قبل ان تحاسبوا. یعنی وقتی کوچک کوچک و یا تکه تکه به کارهای خود رسیدگی کنیم میتوانیم خوب و بد را از هم جدا کنیم و زود به زود باید به حساب خود برسیم و هر شب از خود سوال کنیم که امروز جزو الا الانسان لفی خسر بودیم یا الا الذین امنوا و عملوا الصالحات؟ شاید فردا برای وارسیدگی اعمال دیر باشد.

وَحَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظَهَرَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَنَشَجُوا نَشِيجًا (ضجه زدن) وَ تَجَاوَبُوا نَحِيبًا (ناله و اه جگرسوز) يَعْجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامٍ نَدِمَ (پشیمانی) وَ اعْتَرَفَ.

بارسنگین گناهان خود را بر پشت خود حمل میکنند و وقتی کارنامه اعمال خود رامیبینند از ته دل برای خود و فرجام خود گریه میکنند و در موضع پشیمانی به درگاه پروردگارشان زاری و تضرع میکنند و اعتراف به گناه میکنند.

لَرَأَيْتَ أَغْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجًى

این انسانها آدمهایی هستند که فوری خود را اصلاح میکنند اگر هم مرتکب خطایی شده باشند و دیگران میتوانند روی آنها حساب کنند

یعنی حتی آدم های راهنما هم ممکن است جایی پایشان بلغزد اما مرتب و زود خود را بازمینی میکنند و این از مزایای اهل ذکر بودن است و ممکن است دیگران اینگونه نباشند. در مقابله با عفونت و سرطان مشکل انسان مشکل توان نیست مشکل زمان است، با گناه و خطا هم همینطور است که بلافاصله اگر اشتباه را جبران و ترمیم کردی میتوانی اثر آن را حذف کنی ولی اگر ماند و بزرگ شد به قول مثل مولوی که گاهی یک سوراخ در دیوار ایجاد میشود که میتوانی با یک انگشت آن سوراخ را ببندی اما اگر ولش کردی سوراخ به قدری بزرگ میشود که با یک فیل هم نمیتوانی آن را ببندی و سیل از آن جاری میشود. داستان انسان و گناه اینست . چون وقتی زمان نداشته باشیم دیگر اثر آن گناه را نمیتوان از بین برد.

قَدْ حَقَّتْ (احاطه کردن) بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمُ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقْعَدِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِيهِ، فَرَضَى سَعِيَهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ .

ازینجا به بعد کارهایی است که خدا با اهل ذکر میکند را بیان میکنند:

خداوند فرشتگان را به نگهبانی اهل بیت میگمارد و خداوند آبشار آرامش خود را بر آنها فرو میفرستد درهای آسمان بسوی آنها باز میشود و همه الطاف الهی از اسما بر زمین فرو فرستاده میشود و خدا از پیش صندلی کرامت و ارجمندی آنها را کنار خود آماده میکند و همجوار خدا میشوند که از بهشت هم مقامش بالاتر است، خدا از تلاش و کوشش آنها راضی میشود (که این بالاتر از بهشت است رضی الله عنهم و رضوا عنه/ و رضوان من الله الاکبر) خداوند مقام آنها را ستایش میکند (در مقطعی من خدا را حمد میکنم و در مقطع دیگری خدا مرا حمد میکند و چه مقامی بالاتر ازینکه برای انسان، خدا او را ستایش کند).

انسان طبیعتاً در طلب آرامش است اما چه بسیار انسان ها که از راه های بد و راه های پر هزینه دنبال آرامش ناماندگار می گردند اما خدا یک آرامش اصیل طبیعی واقعی ماندگار و بی ضرری هم به ما آدرس داده است ، آن هم با یاد خدا و بندگی خدا حاصل میشود و بخشی از ذکر دعاست.

عمل کردن یک چیز و قبول شدن عمل چیز دیگری است، پیغمبر خدا حضرت ابراهیم ع نگران است که خدا کار او را قبول نکرده باشد و میفرماید: رَبَّنَا فَتَقَبَّلْ مِنَّا: خدایا از ما قبول کن یا إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. قَابِلِ چرا آتش حسد نسبت به برادرش در وجودش شعله ور شد؟ وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. (مائده ۲۷): هر دو قربانی کردند از یکی از آنها خدا قبول کرد و از دومی قبول نکرد چون یکی اخلاص داشت خدا ازش قبول کرد و دیگری ریا داشت و خدا از او قبول نکرد.

در دعای امام سجاد علیه السلام آمده است: رَبَّنَا فَتَقَبَّلْ مِنَّا آمده است که خدایا دعاها را قبول کن. در داستان حضرت مریم علیه السلام پدرش نذر کرده بود که خدایا یک پسر به من بده که نذر کلیسا کنم، اما وقتی مادر مریم باردار و وضع حمل کرد خیلی ناراحت شد چون میخواست فرزندش پسر شود چون دختران اجازه ورود به کلیسا را نداشتند، خدا خوب میدانست که فرزند دختر است و توضیحات را به خدا داد و فرمود: فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا (۳۷ ال عمران): خدا قبول و قبول نیکو کرد و به این دختر عظمتی داد که هیچ مردی تا آنزمان این عظمت را نداشت چرا؟ چون در آن اخلاص بود. لذا برای قبولی اعمال باید اخلاص داشته باشیم.

يَتَنَسَّمُونَ بُدْعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ (گروگان) فَاقَهُ (نیازمندی) إِلَى فَضْلِهِ وَ أُسَارَى ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى (تاجر) قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ، لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٌ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدُ قَارِعَةٍ (قرع: کوبیدن)

به حساب خودت برس بقیه حسابرس دارند

نسیم دعا همیشه جان هایشان را شاداب و با نشاط نگه میدارد و به تعالی روحی و معنوی میرساند (مشغولین اهل ذکر با انسانهای معمولی فرق میکنند رنج و شادی و فکر و خوشی هایشان متفاوت است) گویا در گروی رحمت خدا هستند که همه نیازمندی های آنها را خدا برآورده میکند و در کنف و عنایت و فضل حضرت پروردگارند، و اسیر فروتن و متواضع عظمت پروردگار هستند و اسارتی که خودشان پذیرفتن به ازای ذلتی که در مقابل پروردگار درک کردند را به رسمیت شناختند، خودشان را لحظه به لحظه محتاج فضل خدا میبینند (نمونه عینی این تفکر علی بن ابیطالب ع است که در اوج قدرت و قله حاکمیت بزرگترین حاکم زمان، بر سجاده مینشیند و میفرماید: من لی غیرک ... خدایا علی بی فضل تو چیزی نیست و این همان چیزی است که باید از خدا قبل از هر چیز ظرفیت نعمت را بخواهیم که نعمت ها حس بی نیازی از خدا را ایجاد نکند ، اهل ذکر خودشان را مال این دنیا نمیبینند. ابوعلی سینا قصیده بسیار زیبایی بنام قصیده عینه دارد که روح انسان را به پرنده ای بنام عنقا تشبیه میکند که میگوید این پرنده از آن بالا و قله های متعالی به پایین آمد و در زندان جسم تو چند روزی به اسارت گرفته شد در صورتیکه جایش اینجا نیست و پرپر میزند برای اینکه به سر جای اصیل خودش برگردد . اهل ذکر هم اینطور هستند که در دنیا هم که زندگی میکنند روح شان در بهشت است و جسم شان اینجا است اما دل شان در آسمان است و گویی زخم بر دل دارند چون از جای خودشان دور هستند و نعمت اصیل پروردگار دورند) مجروح کرد روح آنها را تاثر ماندن در زندان تن و در غالب دنیا، چشمانشان گریان است (از نیستان تا مرا ببریده اند / از نفیرم مرد و زن نالیده اند / سینه دارم شرح شرح از فراق تا بگویم درد و شوق و اشتیاق) ، هر جایی ، هر راهی ، هر فکری و هر دعایی که ببینند دری هست و پشت آن در ، میتواند آنها را به خدا نزدیک کند آن در را می کوبند. و هیچوقت این در کوبه ها بی پاسخ نمی ماند (این تعبیر عاشقانه را خدا فرموده که ای بنده من همه عالم را برای تو آفریدم و ترا برای خودم. خدا کجای مدارهای عاطفی زندگی ماست؟ خداوند به پیغمبر میفرماید که به مردم بگو اگر پدرانتان همسرانتان فرزندانیتان فرزندانان و مدرک تحصیلی خود را از خدا و پیغمبر

دوست دارید باید منتظر عذاب خدا باشید. قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه ۲۴). گفت پیغمبر اگر کوبی دری، عاقبت زان در برون آید سری / انقدر در میزنم این خانه را ، تا بینم روی صاحبخانه را.

يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ (بخشندگی ها) وَ لَا يَخِيبُ (نا امید شدن) عَلَيْهِ الرَّاعِبُونَ. فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْإِنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ (به حساب خودت برس).

دستشان را جز در مقابل کسی که هیچوقت بخشش ها خزینه او را خالی نمیکند یعنی خدا دراز نمیکند. خدایی که هرگز تنگ نمیکند بخشندگی ها دستش را و هیچکس ناامید از درگاه او باز نمیگردد. به حساب خودت برس و برو حساب خودت را صاف کن (حاسبوا قبل ان تحاسبوا)

خطبه ۲۲۳

امیرالمومنین ع در حال تلاوت قرآن بودند و به این آیه کریمه رسیدند که **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (انفتار ۶):** ای انسان چه چیزی به تو اجازه میدهد که در مقابل پروردگار کریم و بخشنده ات نافرمانی و سرکشی برخاسته از غرور داشته باشی؟ این نهیب حضرت پروردگار است و تشر قرآنی است.

امیرالمومنین ع یادآوری میکنند که در روز قیامت ما هر کدام هم قاضی و هم متهم هستیم و هم شاکی هستیم و هم مجری حکم خدا هستیم. نه جایی برای گریز از حکم خدا و نه فرصتی برای انکار دارید.

أَذْخَصُ (بی پایه، ناستوار و غیر منطقی) مَسْئُولٍ (مورد سوال واقع شونده) حُجَّةً (دلیل و برهان) وَ أَقْطَعُ مُغْتَرَّ (فریب خورده) مَعْدِرَةً (توجیه)، لَقَدْ أَبْرَحَ جَهْلَهُ بِنَفْسِهِ، يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ (چه چیزی به تو جرات گناه میدهد؟) وَ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ وَ مَا أَتَّسَكَ (مانوس شدن به گناه) بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ؟

هیچ جواب منطقی برای سوالی که خدا ازت میپرسد ندارید جز اینکه بگوییم خدایا ناسپاسی میکنیم یا به بیان دیگر امیرالمومنین ع میفرماید این سوال هیچ پاسخ منطقی نمیتواند داشته باشد. و هر فریب خورده ای هر بهانه ای بیاورد عذر بدتر از گناه است و توجیه است. این انسان چقدر جاهل و نادان است که میخواهد به گونه ای بر جهل خود پوشش بدهد. ای انسان چه چیزی ترا جرات میبخشد که گناه کنی؟ و چه چیزی ترا در مقابل پروردگارت سرکش و نافرمان میکند؟ چه چیزی ترا وادار کرده که پیشاپیش خودت را به هلاکت بیفکنی؟

اول دعای کامل امیرالمومنین ع گناهان را دسته بندی میکند :

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْتَكِمُ الْإِثْمَ: خدایا بر من ببخش گناهایی که پرده ها را می برد. از امیرالمومنین ع پرسیدند شما دروغ نگفتید، فرمودند: خیر. پرسیدند حتی یک بار هم نگفتید، فرمودند همان یکبارش مهم است.

أَمَّا مِنْ دَائِكَ (داء: بیماری) بُلُولُ (شفا، علاج) أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقْظُهُ (بیدار شدن از خواب)، أَمَّا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ؟ فَلَرُبَّمَا تَرَى الضَّاحِيَ (اضحا: قربان و ضحیه و هم به معنای: در فضای باز است) مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ قُتْظَلُهُ (سایه انداختن) أَوْ تَرَى الْمُبْتَلَى (ابتلا) بِالْمِ (درد) يُمِضُ جَسَدَهُ قَتَبِكِي (گریه کردن) رَحْمَةً لَهُ، فَمَا صَبَرَكَ عَلَى دَائِكَ وَ جَلَدَكَ (مقاومت و استواری و تحمل) عَلَى مُصَابِكَ وَ عَزَاكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ، وَ هِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ؟ وَ كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ (ایقاظ: از خواب بیدار شدن) خَوْفُ نِيَاتِ (خواب شب) نِقْمَةٍ (بلای شبانه) وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ (ورطه: فرورفتن و غرق شدن) بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ (خشم)؟

آیا این بیماری ت را درمانی نیست و نمیخواهی فکری برای این بیماری ت بکنی؟ نمیخواهی ازین خواب مرگ بیدار شوی؟ آیا به خودت رحم نمیکنی اینقدر که به دیگران رحم میکنی؟ ای بسا در زندگی ت دیده باشی یک انسانی را زیر آفتاب حر له له زنان است تو چه کار میکنی؟، چتری بر سرش می افکنی و سایه ای برایش درست میکنی و به دادش میرسی چرا به داد خودت نمیرسی؟ ای بسا افتاب خورده ای که از پا در می آید و تو برایش سایه ای درست میکنی و ای بسا دردمندی که برای همدردی با او اشک از دیدگانت جاری میکنی؟

پس چرا تو اینقدر نسبت به بیماری خودت صبور و بی تفاوت شدی؟ چه چیزی ترا در برابر این بیماری بی تفاوت کرده؟ چه چیزی ترا از گریستن بر حال خویش بازداشته است؟ و چرا برای اصلاح خودت گام برنمیداری و گریه نمیکنی؟ که دوست داشتنی شخص خود تو بر خودت هستی (علیکم بانفسکم) چگونه بیدارت نمیکند ترس از زلزله ای که همه زندگی ت را بههم بریزد یا چطور میخوابی و مطمئنی که نیمه شب بلایی سرت نیاید که اینقدر معصیت کردی که رسیدی به نردبان خشم الهی و درگناه غوطه ور، و در پنجه قهر الهی مبتلا شده ای؟

بسیاری از انسانها زندگی شان در یک لحظه دگرگون شده است. به ذره گر نظر لطف بوترا بکنند، بر آسمان رود و فخر بر آفتاب کند. یک نکته لطف امام عصر ع مس وجود آدم را ناگهان طلا میکند.

فضیل عیاض دزد معروف بغداد است. شب ها از دیوار مردم بالا میرود و مال مردم را میدزدد. یک شب خود را بالای دیوار خانه ای میکشاند که صاحبخانه مشغول خواندن قرآن است و این آیه را با صوت زیبا میخواند که: **أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ**: آیا وقت آن نرسیده که دلت را به

خدا بسپاری؟ او با شنیدن این آیه گفت: الهی الان الان. خدایا وقتش رسید و از دیوار پایین آمد و خداوند با این فضیل چه کرد و چه شد. این تشرهای قرانی همان میکند که با فضیل عیاض کرد. **مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا:** چرا حرمت و وقار خدا را حفظ نمیکنید؟

در روایت هست که میفرمایند: هر انسانی همانطور محشور و در محضر خدا حاضر میشود که قبل از کفن و دفن ش. اگر کسی ناپاک خوابید و ناپاک از دنیا رفت همانطور محشور میشود.

فَتَدَاوِ مِنْ ذَا الْفِتْرَةِ (سستی و تنبلی) فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ وَمِنْ كَرَى (خواب زدگی غفلت مندانه) الْعَقْلَةِ (چشم) فِي نَظْرِكَ بِيَقْظَةٍ، وَكُنْ لِلَّهِ مُطِيعًا وَبَذِكْرِهِ أَنِسًا، وَتَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلَّيْكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيْكَ يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَيَتَعَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ وَأَنْتَ مُتَوَلِّ عَنَّهُ إِلَى غَيْرِهِ.

چگونه بودن:

پس بلند شو بیماری تنبلی قلبی و سستی عنصری خودت را با عزم و استواری دوا و معالجه کن و این خواب زدگی را با بیدار دلی جبران کن با باز کردن چشم دل تنبلی چشم ظاهر را جبران کن، مطیع پروردگارت باش و هر کاری که خدا گفته انجام بده چون در امر و نهی خدا حسن و قبح ذاتی است، خودت را به ذکر خدا مانوس کن که در اینصورت خودبخود دل مشغولی های ظاهری در زندگی ت رنگ میبازد، هر جایی که به خدا پشت میکنی به این فکر کن که خدا خیلی بتو رو آورده است و تو را به عفو خویش می خواند، و خداوند ترا در فضلش غرق کرده در حالی که تو از خدا بریده و به غیر او توجه داری.

فَتَعَالَى مِنْ قَوِيٍّ مَا أَكْرَمَهُ وَتَوَاضَعَتْ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَأَكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَأَنْتَ فِي كَنْفِ سِتْرِهِ مُقِيمٌ وَفِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ،

پس چه نیرومند و بزرگوار است خدا که در اوج قدرت دنبالت می آید و ناز و منت ترا میکشد اما از در کرامت با بندگانش برخورد میکند و ترا به تواضع و فروتنی دعوت میکند تویی که در پوشش ستار العیوب بودن خدا زندگی میکنی که اگر این پوشش را از تو بردارد تو بر عصیان او جرأت داری؟، در حالی که تو را در پرتو نعمت خود قرار داده، و در سایه رحمت او آرمیده ای، نه بخشش خود را از تو گرفته، و نه پرده اسرار تو را دریده است.

همه انسانها بد نیستند خیلی ها میخواهند خوب باشند اما شهادت ش را ندارند، اما استواری و عزم و اراده ندارند و تنبل هستند. ترک گناه فقط یک یا علی میخواهد. و آن لحظه ای که سیاه را سفید میکند همان یا علی گفتن است **ان تقوموا لله**. در جایی امیرالمومنین ع میفرماید: انسان عاقل کسی است که امروز تصمیم میگیرد و انسان جاهل کسی است که تصمیمش را به فردا موکول میکند.

جلسه هفتم:

قَلَمْ يَمْنَعَكَ (باز داشتن) فَضْلُهُ وَ لَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ (پرده حجاب) بَلْ لَمْ تَخُلْ (خالی نیست از لطف خدا) مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ (چشم بهم زدن) فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا (نعمت های جدید و نو) لَكَ أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ.

با وجود اینکه خدا هر چه بتو نزدیک تر میشود و تو از او دورتر میشوی و هر چه لطف و کرم و فضل و احسانش بر تو افزونتر میکند تو ناسپاسی ت بیشتر میشود اما باز هم خداوند ترا از فضل خود محروم نمیکند (اما خدا ، خداست و به مقتضای خدایی عمل میکند و بدی را با بدی جواب نمیدهد و با خوبی جواب میدهد و تازه ما را هم به خدایی بودن دعوت میکند) خداوند پرده حجابش را از روی شما برنمیدارد و آبروی شما را نمیبرد و رسوایتان نمیکند، یک لحظه ای به اندازه چشم بر هم زدن از زندگی تو از لطف خدا خالی نیست یا به اندازه یک چشم به هم زدن هم عمر تو نمیگذرد که تو از لطف و فضل و احسان و نعمت الهی بهره مند نباشی، نعمتی که خداوند بر تو تازه به تازه عنایت میفرماید یا کار زشتی که خدا بر تو می پوشاند یا بلایی که خدا از تو دور میکند.

ای بسا خیلی بلاها را خدا از ما دور کند بدون اینکه ما متوجه شیم. امام عصر علیه السلام در یکی از تشریفاتی که یکی از علما خدمت ایشان رسیده بود ، فرمودند که ما یک لحظه از حال شما غافل نیستیم فلان روز یادته که فلان جا بودی و قرار بود فلان اتفاق برای تو بیفتد ، به دعای ما این بلا از تو دور شد و خیلی وقتها ما متوجه نمیشیم که قرار بود چه بلاهایی برای ما اتفاق بیفتد که خداوند این بلاها را از ما دور میکند .

فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَعْتَهُ؟ وَ اِيْمٍ (قسم و سوگند) اللَّهُ لَوْ أَنَّ هَذِهِ الصَّفَّةَ كَانَتْ فِي مُتَّفِقَيْنِ فِي الْقُوَّةِ مُتَوَازَيْنِ فِي الْقُدْرَةِ لَكُنْتُ أَوَّلَ حَاكِمٍ عَلَى نَفْسِكَ بِذِمِّهِ الْأَخْلَاقِ (ناسپاسی که رذیلت اخلاقی) وَ مَسَاوِي الْأَعْمَالِ (کار زشت).

گمان تو چه خواهد بود اگر خدا را اطاعت و از سر بندگی با او درآیی؟ به خدا سوگند این صفت نامردی و ناسپاسی در کسی بود که قوتش با قوت خدا برابر بود و حق تان با هم همسنگ بود، تو اولین کسی بودی که بر خودت حکم صادر میکردی که حتی اگر دینی هم نداشته باشی جواب خوبی را با بدی نمیدهند و جواب لطف را با ناسپاسی و کار زشت نمیدهند که ناسپاسی از منظر اخلاق یک رذیلت اخلاقی است؟ یا بعبارت دیگر، سوگند به خدا اگر تو و پروردگارت در قدرت و حقی که نسبت بهم دارید برابر بودید بازم خودت را سرزنش میکردی بر این جفاها و نامردی ها که خدایی که بتو اینهمه خوبی میکند چرا به او بدی و ناسپاسی و کار زشت میکنی؟

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری

با خدا دشمنی میکنید و نامردی و جفا میکنید ترا غرق لطف و ستر و فضل خودش میکند چه شود که اگر از سر دوستی درآیی و رسم بندگی بجا بیاوری آنوقت خدا با تو چه خواهد کرد؟

وَ حَقًّا أَقُولُ (برای تاکید بکار میرود) ، مَا الدُّنْيَا غَرْثُكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَّتَ، وَ لَقَدْ كَاشَفْتُكَ (پرده کنار زدن و قابل فهمیدن) الْعِظَاتِ (جمع وعظ) وَ أَذْنُكَ (اذان یا ایدان : پیام های درگوشی و بیدارگرانه) عَلَى سَوَاءٍ (بطور مساوی) وَ لَهِيَ بِمَا تَعِدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجَسْمِكَ وَ [النَّقْصِ] النَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تُكَذِّبَكَ أَوْ تُعْرِكَ، وَ لَرُبَّ (ای بسا) نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهِمٌ وَ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكَذِّبٌ.

راست میگویم و میخواهم حرف حقی را بزنم ، اینطوری نیست که دنیا ترا فریفته و یا گول زده بلکه تو خودت خواستی خو دفریفته دنیا باشی، وعظ ها و پندهای دنیا همه پرده ها را از مقابل چشم تو کنار زده و همه چیز را برای تو مکتشوف کرده است نه فقط برای تو بلکه برای همه مردم این پیام های بیدارگرانه را دنیا دارد و در گوش همه مردم بطور مساوی و علی سوا میخواند(که ای مردم به من دنیا دل نبندید و من به هیچکس وفا نکردم و بشما هم وفا نخواهم کرد) دنیایی که مرتب بتو پیام راست و درست میدهد که بلاهایی که بر جسم تو نازل میشود و روز به روز و با گذر زمان قدرت و قوت

جوانی ت تبدیل به ضعف پیری میشود و کاهش می یابد، دنیا راست گو تر و با وفاتر ازینست که بخواهد ترا فریب و یا به تو دروغ گوید. چه بسا انسانهایی که ترا به دل نبستن به دنیا نصیحت کردند اما تو بجای اینکه حرف آنها را گوش کنی آنها را مورد اتهام قرار دادی و کسانی که خبر راست دنیا را برای تو نقل کردند و تو آنها را تکذیب کردی و دروغ پنداشتی.

دنیا ترا گول نزد خودت، خودت را گولوندی و خودت خواستی چشمت و گوشت را بر پیام های دنیا ببندی. امیرالمومنین ع که در جای جای فرمایشات شان نکوهش دنیا را میکنند اینجا به دفاع از دنیا برمیخیزد و میفرماید چرا همه چی را سر دنیا خراب میکنید؟ خودت مقصری. آئینه چون نقش تو بنمود راست، خود شکن آئینه شکستن خطاست.

طبیعت دنیا اینست یک روز شادی یک روز غم ، یک روز تلخ و روزی شیرین. قرآن میفرماید شما را بچه می آفرینیم، ناتوان و سست و میرسیم به دوران قوت و قدرت جوانی و بعد دوباره برمیگردانیم به دوران سستی و فرتوتی و ناتوانی و این معنایش اینست که فرصت کوتاهی داریم که تا چشم میبندیم و باز میکنیم این فرصت ستانده میشود و دنیا همه چیز را شفاف نشان میدهد با هر مرگی هشدار است برای ما زندگان و کسی پنهانی نمی میرد که ما متوجه نشیم و فکر کنیم دنیا ما را فریب داده است بلکه دنیا همه چیز را راست به ما نشان داده است.

آن چیزی که از دنیا نکوهش شده است تعلق ما به دنیاست نه خود دنیا. دنیا را بزرگ دیدن که آخرت پشت ش را ندیده گرفتن این نکوهش شده است. پس دنیا اصلاً چیز بدی نیست **الدُّنْيَا مَسْجِدٌ أَجْنَاءُ اللَّهِ وَ مَصَلَىٰ مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ .:** دنیا محل کسب توشه آخرت است و همان دنیایی است که به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست/ عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست.

وَلَيْنَ تَعَرَّفْتَهَا (دنیا را بشناسی) فِي الدِّيَارِ (محل سکونت) الْخَاوِيَةِ (خالی) وَ الرُّبُوعِ (خانه های تهی شده از صاحبان) الْخَالِيَةِ لِتَجِدْنَهَا مِنْ حُسْنِ تَذَكِيرٍ (یادآوری) وَ بَلَاغِ مَوْعِظَتِكَ بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ (دلسوز و مهربان) عَلَيْكَ وَ الشَّحِيحِ (شج: بخل) بِكَ (مواظب است که فریب نخوری) ، وَ لَنِعَمَ دَارٌ (خانه) مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَاراً وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوطَّنْهَا مَحَلًّا، وَ إِنَّ السَّعْدَاءَ (سعادتمندان و پیروزمندان) بِالْذُّنْيَا غَدَاً (فردا) هُمُ الْهَارِبُونَ (فرار کردن / از تعلقات دنیا فرار کردن) مِنْهَا الْيَوْمَ.

و اگر دنیا را اینگونه بشناسی از شهرهای خالی شده از ساکنان و خانه های تهی شده از صاحبان ، حتما اینگونه میشناسی که دنیا خوب تذکیر و یادآوری میکند و هشدار میدهد ترا و اندرزه های کاملاً روشن و قابل فهم بتو میدهد درآنصورت دنیا را دوست شفیق و مهربان خودت میبینی نه دشمن ، اتفاقاً دنیا اصرار دارد که تو زمین نیفتی و گول نخوری و مواظبت است که فریب نخوری، دنیا خانه خوبی است برای کسی که آن را خانه همیشگی خود نپندارد و محل بسیار خوبی است دنیا برای کسی که دنیا را وطن اصلی خود انتخاب نکند. سعادتمندان و پیروزان فردای قیامت کسانی هستند که امروز از تعلقات دنیوی فرار میکنند.

امیرالمومنین ع یک دفاع جانانه میکند از دنیا در برابر انسانهایی که میخواهند فراقی و همه چیز را بر دنیا خراب کنند ،میکند و میفرماید دنیا نمیخواهد تو گول بخوری دنیا دوست و شفیق و دلسوز دوست،رفتار دنیا با تو رفتار یک دوست دلسوز مهربان است. جمله امیرالمومنین ع است که دنیا بیاورید برای مردن و بسازید برای خراب شدن که اگر این پیش فرض ها را از اول در برنامه ریزی زندگی جاری کنید آسیب نمیبینید .

سعدا کلمه قرآنی است یعنی سعادتمندان و پیروزمندان. قرآن میفرماید: مردم به دو دسته طبقه بندی میشوند **يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ «هود ۱۰۵»** برخی از مردم سعید و سعادتمند هستند و مقابل آنها اشقیا هستند، شقی بازنده و خاسر : ان الانسان لفي خسر است. **لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰ حشر):** برنده سعادتمند و بازنده شقی است . تعبیر فلسفی زیبایی امیرالمومنین ع دارند که میفرمایند: **السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ :** سعادتمند و شقاوت انسان از آن لحظه انعقاد نطفه تعیین میشود اگر نطفه ، نطفه پاک بود **أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ:** این سعادتمند تقدیرش است و اگر نطفه ، نطفه نجسی بود، و با مال حرام شکل گرفته و پرورش یافته بود شقاوت از همان دوران حیات جنینی شروع میشود که این یکی از نکات ظریف تربیت اسلامی است که تربیت از یعد تولد شروع نمیشود بلکه از قبل از انعقاد نطفه شروع میشود لذا حتی آداب رفتن به بستر برای انعقاد نطفه در اسلام تعریف شده است. اینها تمام پارامترهای تعیین کننده سعادتمند و شقاوت انسان است.

فرار از دنیا رهبانیت است درویش بازی و صوفی گرایی که پیغمبر ص فرموده اند: **لارهبانیته فی الاسلام**: ما در اسلام درویش بازی و وصفی گرایی نداریم و حرام است بر مسلمان، حرام کردن دنیا بر خویش. خدا پیغمبر خودش را هم با ادبیات سرزنشی مخاطب قرار میدهد که **یاأیها النبی لم تحرم ما أحل الله لك**: چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است بر خود حرام میکنی؟ در اسلام حلال کردن حرام و حرام کردن حلال هر دو به یک اندازه حرام و زشت است. این تصور صوفی گری و **اعراض از خود دنیا** با منطق قران سازگار نیست اما **اعراض از تعلقات دنیوی** نامش زهد است و از علامت های اصلی ایمان است. **حب الدنيا راس كل الخطیئه**: همه خطاهای انسان از تعلقات دنیوی حاصل میشود. **اللهم لا تجعل الدنيا أكبر همنا**: خدایا دنیا را بزرگترین مشغله ذهنی ما قرار مده.

یکی از اصلی ترین مهارت های زندگی رعایت این خط قرمزهاست. باید سنگرها را همانجایی قرار دهیم که خدا و رسول قرار داده اند. معنای عملی فرار از تعلقات دنیوی اینست که سفره خود را در زندگی زیادی پهن نکنیم که مجبور باشیم برای پر کردنش دست به هر حلال و حرامی بزنیم. سفره زندگی ت را به اندازه حاجت پهن کن و از دنیا به اندازه حاجت بردار.

إِذَا رَجَفَتِ الرَّاحِجَةُ (زمین لرزه) وَ حَقَّتْ بِجَنَائِلِهَا (جلیله: حادثه بزرگ و عظیم) الْقِيَامَةُ، وَ لَحِقَ بِكُلِّ مَنَسَكٍ (رفتارها و اعمال و افعال) أَهْلُهُ وَ بِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبْدَتُهُ وَ بِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلُ طَاعَتِهِ؛

آنگاه که زمین سخت بلرزد ان وقتی که در قیامت حادثه عظیم و رویداد هولناک محقق شود، (ازینجا به بعد یک نکته بسیار مهم اعتقادی و اخلاقی و رفتاری در کلام امیرالمومنین ع هست که میفرماید روز قیامت هر کسی به کارهایی که در دنیا کرده ملحق میشود کنایه ازینکه باید نسبت به اعمال تمام پاسخگو باشید)، ملحق میشوند بدکاران به کارهای بد خود و نیکوکاران ملحق به کارهای نیک خود میشوند. و هر عابدی به معبود خود ملحق میشود (کسانیکه بت پرستیدند با بت و کسانیکه سنگ پرستیدند با سنگ محشور میشوند **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ ۷۱ اسرا**: ما روز قیامت هر گروهی از عابدان را با معبودشان احضار میکنیم افرادی که معبودشان الله است به خدا ملحق میشوند **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۵قمر)** و انهایی که معبودشان بت بوده است با شیطان محشور میشوند و فعل و فاعل و عابد و معبود بهم ملحق میشوند) و از هر کسی که اطاعت کرده باز با او محشور میشوند.

لذا قرآن منطق افرادی که قائل به تفکیک فعل و فاعل هستند را تأیید نمیکند. اهل خیر یکطرف و اهل شر یکطرف دیگر قرار میگیرد. این آیه قرآن خیلی روشن تفکیک ناپذیری فعل و فاعل را تأکید میکند: **قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٤٦ هود):** این پسر تو هست اما اهل تو نیست از جنس فکر و عاطفه تو نیست. پسر تو کار بد است و این آدم غیر از کارش موضوعیتی ندارد و خداوند عمل شما را مبنای ارزشگذاری شما قرار میدهد. یکی از مهمترین پیام های خطبه غدیر بحث مدیریت عواطف و وتولی و تبری است که شیعه واقعی کسی است که جاذبه و دافعه های خودش را با قطب نمای خدا تنظیم میکند **الحب فی الله و البغض فی الله. فليعمل عامل منكم بوجه و بقضه لعلی:** هم کارهایتان را جوری تنظیم کنید که خوشایند علی باشد و هم ببینید اگر بغضی از علی دارید دولا راست شدن شما فایده ای ندارد. در اشعار گفته میشود که عبادت جز تولای علی نیست نص صریح قرآن است.

مصدق ایه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ:** اگر بودید با همان ها محشور میشوید و اگر مطیع **هناک أئمة يدعون إلى النار** بودید، با همان ها محشور میشوید.

فَلَمْ [يَجْرِ] يُجْزَ فِي عَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرَقُ بَصَرٍ فِي الْهَوَاءِ (با نگاهت هوا را بشکافی، نگاه بی ارزش) و لَا هُمْسُ قَدَمٍ فِي الْأَرْضِ (ارام بر زمین گام گذاشتن) إِلَّا بِحَقِّهِ.

هیچ نگاهی و یا نگاه بی ارزش از میدان عدل الهی بیرون نمی ماند ، گام اهسته ای که بر زمین گذاشته میشود.

هیچ فعل ریز و درشتی در روز قیامت از میدان حکم عدل محور الهی مستثنی نیست.

فَكَمْ حُجَّةٍ يَوْمَ ذَاكَ دَاحِضَةٌ وَ عَلَائِقُ عُذْرِ مُنْقَطِعَةٌ، فَتَحَرَّ خَالِصُ كَرْدَن و بیرون کشیدن چیزی) مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ وَ تَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُكَ. وَ خُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ وَ تَيْسَّرُ سَبْكُ بَدَن و راحت بودن و سبکبار بودن (لِسَفَرِكَ وَ شِمِّمِ استشمام کردن و جستجو کردن) بَرَقَ النَّجَاءُ وَ ارْحَلْ مَطَايَا (مطیه: مرکب) التَّشْمِيرِ (تشمر: آماده سازی جنگ و سفر).

دحض: من استدلالی می آورم و شما با یک استدلال محکم تر ان را می شکنید ، از بین بردن، خشی کردن و ضایع کردن و فرو پاشیدن.

چه بسیار حجت هایی که در روز قیامت فرو پاشیده میشود و عذرهای بدتر از گناهی که مورد قبول قرار نمیگیرد و رشته های عذرهایی که روز قیامت گسسته میشود. پس در جستجوی عذر و توجیه و بهانه و دلیلی باش که روز قیامت پذیرفته شود (کاری کن که روز قیامت از پس توجیه آن برآیی) و بتوانی دلایل ثابت و پذیرفتی داشته باشی

بردار آنچه را که برای تو باقی می ماند از آنجایی که تو برایش باقی نمیمانی (در ادبیات قران به آن زاد گویند) و برای سفر آماده باش. در جستجوی چراغ نجات و هدایت باش و برای سفر آماده شو و بار سفر ببرند.

یعنی سبکبار باش . تقدیر یعنی مقدار باید در تقدیر و مقدارهای ظرفیت مان اشتباه نکنیم یک یاز نمونه های تقدیر الهی اینست که در اناتومی قلب نقطه ای در دهلیز راست هست که امواجی تولید میکند که این امواج تبدیل به ضربات میشود و قلب سالم دقیقاً تعداد ضربان هایش بابر با تعداد امواجی که از گره SA (سینوسی - دهلیزی) تولید میشود. این موج مغناطیسی از گره سینوسی دهلیزی به گره دیگری که وسط دو دهلیز پایینی هستند می آید و این موج تقویت میشود و به نوک قلب می آید و به دو بطن برمیگردد و قدرت و شدت این موج به نحوی تعیین میشود که آخرین سلول بطن که این موج را دریافت کرد این موج تمام میشود و اگر کمی این موج زیادتر از حد طبیعی باشد وقتی آخرین سلول بطن این موج را دریافت کرد و منقبض شد دوباره سلولهای بطن دچار منقبض شدن میشوندو شخص دچار آریتمی میشود اگر موج ضعیف باشد که نیمی از بطن منقبض و نیم نباشد دوباره این شخص اختلال قلب دارد به قدری دقیق محاسبه میشود شدت این موج که یک سلول نه دو بار منقبض شود و نه بدون انقباض باقی بماند که به این تقدیر گفته میشود. یکی از هنرهای مهم زندگی داشتن اراده و علم تقدیر است.

خطبه ۲۲۴

این متن ذیل از متن های بسیار معروف و تاریخی نهج الباغه است، داستانی است که امیرالمومنین ع از برادرشان عقیل نقل میکند و متن ش ظرافت هایی دارد که به این ریزه بینی های این متن مرور مختصری داشته باشیم.

وَاللّٰهُ لَأَنَّ أُبَيْتٍ نَّانِي كَه شَبِّ تَا صَبْحِ مِي مَانْد رَا بِيَاتِ گويند) عَلَى حَسَكٍ (خار) السَّعْدَانِ (منطقه ای از حجاز که خارهای آن سه شعبه است) مُسَهَّدًا (مسهد: بیخواب) أَوْ أَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا (دست و پا بسته) ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِنَ الْخَطَامِ (حطمه: هیزم و خار و خاشاک)؛ وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسِي يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى (پوسیده و مندرس شدن) قُفُولُهَا وَ يَطُولُ فِي التَّرَى (قبر) حُلُولُهَا (فرا رسیدن و آرمیدن)؟

به خدا سوگند اگر شب تا صبح بر روی خارهای سعدان بیدار بمانم یا اینکه دست و پا بسته به غل و زنجیر کشیده شوم ، این بریا من دوست داشتنی تر و بهتر است از اینکه خدا و رسولش را در روز قیامت ملاقات کنم در حالیکه به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده باشم و چیزی ازین خارو خاشاک دنیا یا مالی از کسی غصب کرده باشم ، و چگونه به کسی ظلم کنم بخاطر نفسی (بخاطر خودم) و تنی که به سرعت و دیر یا زود بسمت فروپاشی و پوسیدگی حرکت میکند و در گور و قبر خواهد آرمید؟

این ادبیات مومنی است که واقعا پی به عمق ظلم برده و میفرماید ظلم را برای چه کسی و چه چیزی میکنی بخاطر نفعی که میخواهد به تو برسد و بخاطر نفست که بالاخره هر چی از هر کسی غصب کنی که نمیتوانی با خود ببری باید بگذاری همینجا ولی وبال و گناهی تا قیامت بر گردن توست پس عقل اقتضا میکند این ظلم را نکنی. جدا ازینکه خدا ظلم کردن را دوست ندارد نه خودش ظلم میکند و نه ظلم بندگان را بر می تابد. ما نسبت به ظلم خیلی کم پروا شدیم و حساسیت مان کم شده است بعد دو مثال میزنند:

وَاللّٰهُ لَقَدْ رَأٰتُ عَقِيْلًا وَّ قَدْ اَمْلَقَ (املاق: کلمه قرآنی است نهایت تهیدستی و فقر)، حَتّٰی اسْتَمَاحَنِی (التماس و خواهش کرد) مِنْ بُرْکَمٍ (گندم) صَاعًا (کاسه / یک پنجم کیلو) ؛ وَ رَأٰتُ صَبِيَّانَهُ (بچه هایش) شُعْتَ الشَّعُوْر (موی پریشان)، غُبْرًا (رنگ پریده و غبار گرفته) اَللَّوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، کَاَنَّمَا سَوَّدَتْ وُجُوْهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ (اظلم: مواد رنگ ریزی)؛ وَ عَاوَدَنِيْ (عود- اعاده: تکرار کردن) مُوَكَّدًا وَ كَرَّرَ عَلٰی الْقَوْلِ مُرَدَّدًا، فَاَصْنَعْتُ (اصغت: گوش دادن) اِلَيْهِ سَمْعِيْ، فَظَنَنْتُ اَنِّيْ اُبِيعُهُ دِيْنِيْ وَ اَتَّبِعُ قِيَادَهُ (قیاد: افسار- خلبان یا راننده ماشین: قائد) مُفَارِقًا طَرِيْقَتِيْ.

به خداسوگند یک روز برادرم عقیل را دیدم، روزی خودش و بچه هایش سراغ من آمدند و التماس و خواهش کرد یک کاسه گندم اضافی و بیشتر از سهم شان از من خواستند بچه هایش را هم با خودش آورده بود که موی پریشان بودند، رنگ پریده از بس که از فقر غذا نخورده بودند، گویی صورت هایشان را با نیل سیاه کرده بودند، و مدام رفت و آمد و بر این خواسته خودش تاکید و اصرار فراوان داشت، خوب به حرفهایش گوش کردم، بدبخت بیچاره گمان کرد که من دین خودم را به او خواهم فروخت، و عبارتی گویی فکر کرد اختیار خود را دست او میدهم و بخاطر او از راه خودم و مسیر مبتنی بر عدالتی که در پیش گرفتم جدا شوم.

علی بن ابیطالب ع در همه ریز و درشت های زندگی حکم شرع را رعایت میکردند و ملتزم به اخلاق می ماند و این یکی از رازهای علی شدن علی و علی ماندن علی بود که کوچکترین انحرافی از عدل و حقیقت و انصاف نداشت.

عقیل برادر بزرگ امیرالمومنین ع است که کور و عایله مند و ناتوان است و بر علی صاحب حق است چون در دوران کودکی عقیل به علی کمک زیاد میکرده است / املاق نهایت تهیدستی است و کلمه قرآنی است (وَلَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَاِیَّاهُمْ) الانعام/ ۱۵۱: از ترس تهیدستی بچه ها یتان را نکشید . این گندم، گندم شما بود اگر مال من بود بهش میدادم من بعنوان حاکم مسلمین امانتدار مسلمانان هستم و مال برای مسلمانان است و این درست نقطه اساسی اختلاف اسلام علوی و اسلام لموی است. عثمان وقتی به حکومت رسید گفت المال، مال الله و انا خلیفه الله و.. مال، مال خداست و منم خلیفه خدا و هر طوری بخواهم میتوانم در آن تصرف کنم و به هر کسی بخواهم میدهم و از هر کسی بخواهم میگیرم اما امیرالمومنین ع میفرمایند: من برکم: این گندم مال شما بود وگرنه

برادرم هست اگر داشتیم حتما کمکش میکردم و حتی در تاریخ هست که امیرالمومنین ع سهم خودشان را گاهی به برادرشان عقیل میدادند منتهی باز هم کفایت نمیکرد.

یکی از ظرایف این خطبه دین فروشی است خیلی ها ممکن است دین خود را بفروشند تفاوت در قیمت آن است . قال الإمام الحسين بن علي (عليه السلام) : " النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا ، وَ الدِّينُ لَعِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ ، يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ ، فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ :مردم بردگان دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است و قتی امتحان میشوند آدم های متدینی که حاضرند دین خود را بفروشند حتی به قیمت جانشان ، زیاد نیستند. در تاریخ معاویه نوشته اند که جمعی از اشراف به دیدار معاویه آمدند و معاویه دستور داد به هر کدام از آنها ۱۰۰ هزار درهم بدهند منتها فقط یک نفر از آنها بود که عموی فرزندق شاعر معروف که به او ۷۰ هزار درهم دادند که وقتی خبر دار شد به بقیه بیشتر دادند و به او کمتر به عنوان اعتراض برگشت و به معاویه گفت که آیا حسب من از دیگران کمتر بود؟ سن من کمتر بود؟ حرمت من در قبیله کمتر بود؟ تو ابروی مرا بردی و پیش قبیله ام مفتاح کردی چون به من کمتر از دیگران دادی .معاویه گفت:راستش من پولی که به آنها دادم بابت خرید دین شان بود اما قصد خرید دین ترا نداشتم تو میتوانی کار خودت را بکنی و نظرت را راجع به عثمان داشته باشی، بعد گفت منم حاضرم دین خود را بفروشم و معاویه گفت اگر حاضر به اینکار هستی خب مابقی پول را هم بتو میدهیم لذا این دین فروشی یک کسب و کار متعارف شده بود.بعدها هم عباسیان از امویان تقلید و این روش را بسیار بکار بردند.

فرزندق شاعر معروف عرب هنگامیکه از کوفه برمیگشت امام ازش پرسید از کوفه چه خبر؟ گفت: من مرمی را دیدم که دلهایشان با شماست اما دارند شمشیرهایشان را برای کشتن با شما تیز میکنند»قلوبهم معک و سیوفهم علیک» این حکایت تلخ انسان است. حُمَید بن قَحطَبَةُ وزیر دربار عباسی و هارون الرشید است، راوی نقل میکند ماه رمضان کاری با او داشتم و رفتم وارد شدم و دیدم نشسته و سفره مفصلی جلوی اوست و مشغول خوردن است به من تعارف کرد که شما هم بیا سر سفره و من به او گفتم من روزه ام اما جناب وزیر تا جایی که میدانم شما بیماری ندارید و مسافر هم نیستید برای چه روزه خواری میکنید ؟

تا این سوال را پرسیدم اشک از چشمهایش جاری شد و گفت بنشین برای تعریف کنم:

من وزیر دربار عباسی هستم یک شب هارون الرشید مرا صدا کرد و گفت مرا چقدر دوست داری؟ گفتم خیلی قدری که حاضرم جان خود را فدای شما کنم. و گفت : خب برو و من هم رفتم به خانه نرسیده بودم که قاصد خلیفه آمد و گفت که خلیفه اظهارت کرده است و مجدد نزد هارون برگشتم و سوال خو را تکرار کرد که مرا چقدر دوست داری؟ گفتم خیلی. چه قدر؟ فهمیدم جواب اول من او را راضی نکرده و گفتم قدری که حاضرم جان و مال خودم را فدای شما کنم و گفتم برو. بار سوم تکرار شد و اینبار گفتم قدری که حاضرم جان و مال و همه خویشان خود را فدا کنم و بار دیگر قصه تکرار شد و با خود گفتم خلیفه گویی قصد جان مرا کرده و مجدد برگشتم و سوال را تکرار کرد و جواب دادم خیلی به قدری که حاضرم جان و مال و خویشان و دین خود را فدا کنم. و با این جواب خلیفه راضی شد و گفت حالا برای اینکه ثابت کنی راست گفتم با این گماشته‌ها همراه شو و هر کاری گفت انجام بده. نیمه شب همراه شدم و به خانه ای رسیدیم و در خانه را باز کرد و قفل در اول را باز کرد و در اتاق ۲۰ نفر علوی زندانی بودند و گفت خلیفه دستور داده که تک تک اینان را سر ببری و سر را در چاه بنداز و من مشغول سر بریدن و انداختن در چاه شدم ، وقتی تموم شد در اتاق دوم را باز کرد و ماجرا تکرار شد و در اتاق سوم را هم باز کرد و ۲۰ نفر هم آنجا بودند . نفر آخر پیرمردی بود با محاسن سپید و صورت نورانی به من گفت ای شقی بدبخت ، اگر روز قیامت جدم رسول خدا از تو پرسید که به چه قیمت سر ذریه من را بریدی و کشتی چه جوابش خواهی داد؟ به او گفتم هیچ جوابی جز این ندارم که دین خود را به خلیفه فروختم و تاوانش را باید پس بدهم . و او را هم سر بریدم. پس منی که فقط در یک شب سر ۶۰ سید را بریدم ، روزه گرفتن و روزه نگرفتن من آیا فرقی دارد؟ این بساط دین فروشی همیشه بساط پررونی است و تفاوت در قیمت هاست برخی پای مال ، برخی وقتی پای جان و برخی وقتی پای فرزند می آید، دین خود را میفروشند. از دعا‌های عجیب قرآن و نکاتی که از خدا می‌خواهیم ایمان ما را بیشتر و قیمت های ما را بالاتر کند در همین لغزش هاست که در عرصه های زندگی دین فروشی نکنیم

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (آل عمران ۸)

جلسه هشتم: ۶/۱۴

فَأَخْمِيتُ (فقط داغ کردم نه سرخ) لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَذْنَيْتُهَا (دنو: نزدیک کردن) مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبَرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ (دردمند) مِنْ أَلَمِهَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا؛ فَقُلْتُ لَهُ ثَكَلْتُكَ (ثكل: مصیبت

زدگی/ ناکل: کسی که عزیزی از دست داده است) التَّوَكِّلُ يَا عَقِيلُ، أَتَتُّنُ (ناله کردن) مِنْ حَدِيدَةٍ (آهن) أَخْمَاهَا (گرم کردن/ کلمه قرآنی است حامیه/ تب را در ادبیات عرب حما گویند) إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَ تَجَرُّنِي (کشیدن) إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا (شعله ور کردن) جَبَّارُهَا لِعُضْبِهِ، أَتَتُّنُ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتُّنُ مِنَ لَظَى (شعله های بلند) ؟

همینطور که داشت حرف میزد این سیخ آهنی را داغ کرد و به تن و جسم او نزدیک کردم تا از آن عبرت گیرد) گاهی در تفسیر این قسمت اشتباه میشود که اینگونه تعریف میکرد که علی سیخ آهنی را گرم کرد و به دست برادرش زد این حرام است بلکه تعبیر امیرالمومنین ع اینست که نزدیک کردم دنو: نزدیک کردن است)، مانند بیمار دردمندی فریاد کشید از درد اون حرارت و نزدیک بود که دستش از حرارت آهن گداخته بسوزد . من به او گفتم: ای عقیل عزاداران بر تو بگریند (بیان دلسوزی است و تکیه کلام عربی است که چقر دلسوختنی هستی) آیا از یک آهن گداخته ای که یک انسان برای سرگرمی و شوخی و بازی داغش کرده اینگونه ناله میزنی و میخواهی مرا گرفتار آتشی کنی که خداوند از سر غضب برافروخته است؟ تو چگونه ازین آهن گرم شده ناله میزنی و نگران من نیستی که من از این شعله های آتش دوزخ ناله برآرم؟

عقیل بخاطر این موضوع با علی قهر کرد و بخاطر رفتار علی به معاویه پناهنده شد، معاویه سوژه تبلیغاتی بسیار چرب و نرمی بدست آورده بود که برادر رقیب من به من پناهنده شده است و ببیند این علی چه آدم بدی است که برادرش هم به من پناهنده شده است؟ مجلس مفصلی در دمشق تدارک دید و همه مردم شام را به این مجلس دعوت کرد تا استفاده تبلیغاتی کند و همه مردم را بر علیه علی تحریک نماید. در مجلس معاویه وارد شد و عقیل را کنار خود بالای مجلس نشاند و در میان شامیان به او گفت عقیل میخواهم تو، من و برادرت ابوتراب را با هم مقایسه کن (معاویه لفظ ابوتراب را برای تحقیر امیرالمومنین ع بکار میبرد). عقیل گفت که برادرم علی میخواست آخرت مرا آباد کند و تو میخواهی شکم مرا سیر کنی و دنیای مرا بسازی و خاک بر سر من کنی که چشمم را بر آخرت بستم و بخاطر دنیا سراغ تو آمدم. و نتیجه مجلس معکوس شد و معاویه بسیار باهوش و کیس بود و میخواست در غالب کنایه عصبانیت خود را نشان دهد و گفت راستی عقیل شما بنی هاشم چا اینقدر کور میشوید و چشمانتان را از دست میدهید؟ عقیل هم گفت اگر ما چشم های ظاهری مان کور میشود شما چشمهای دلتان کور میشود و گرفتار بیماری کوردلی هستید و عقیل پشیمان و سرافکنده به عراق

برگشت و امیرالمومنین هم هرگز به روی عقیل نیاورد که او به مجلس معاویه رفته است زیرا احترام برادر بزرگترش را حفظ میکرد. این ماجرای بود از زبان امیرالمومنین ع و ماجرای دوم این بود که عجیب تر از ماجرای اول:

وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ (کسی که در خانه را میزند، درکوبه ها = مطرقة) طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ (لف: پیچیدن) فِي وَعَائِهَا (ظرف) وَ مَعْجُونَةٍ (حلوا) سَنَنُهَا (سَنَنًا: نفرت) ، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرَيْقِ حَيَّةٍ (اب دهان) أَوْ قَبِيْهَا (قی: استفراغ). فَقُلْتُ أَصِلُهُ أَمْ زَكَاهُ أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ. فَقَالَ لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ

یک شبی کسی آمد در خانه ما را زد و یک بسته کادو پیچ شده را برای من آورده بود معلوم بود که ظرفی است که کادو پیچ شده و درون آن کاسه یک چیزی شبیه حلوا بود قبل ازینکه روکش را بردارم و ببینم چی هست ازش بدم آمد و چندشم شد، گویی حلوایی بود که با اب دهان و استفراغ مار آمیخته شده بود. به او گفتم اینی که برای ما آوردی چیست؟ صله است؟ زکات است؟ صدقه است؟ که اینها برای ما اهل بیت حرام است که صدقه و زکات و صله دریافت کنیم. گفت: نه ایناست و نه آن. بلکه فقط هدیه است و همانطوری چون دوستت دارم برایت آورده ام.

در تاریخ نوشتند کسی که این کار را کرده بود اشعث بن قیس بود کسی که از والیان آذربایجان در دوران عمر و عثمان بود چون پرداخت به مساله معاویه ، او را دست نزد و سهم عظیمی از بیت المال را دزدید و امیرالمومنین ع وقتی فهمیدند برخورد تندی کردند و فرمودند که اگر این خبرهایی که از تو میرسد درست باشد بند کفشت شرفش از تو بیشتر است و قرار بود امیرالمومنین ع او را محاکمه کند آمده بود درب خانه امیرالمومنین ع که به گونه ای دم او را ببیند و او را ازینکار منصرف نماید و علی را نمک گیر کند . او از چهر های پلید و منافق صدر اسلام است که پسرش از فرماندهان سپاه عمر بن سعد است و کسی که مستقیماً در قتل امام حسین ع نقش دارد.

؛ فَقُلْتُ هِبْلَتَكَ الْهَبُولُ، أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي، أَمْخَتَبْتُ (مخبط: دیوانه) أَنْتَ، أَمْ ذُو جِنَّهٍ، أَمْ تَهْجُرُ (هجر با فتحه: هذیان گفتن / هجر: با کسره: هجرت کردن)؟

مادرت به عزایت بنشیند، آمدی که با دین خدا مرا فریب دهی که بله یک برادر مومن به برادرش هدیه میدهد مرا فریب دهی؟ و هدیه را رد نمیکند مگر آدم بخیل! ایا عقلت را از دست دادی، دیوانه شدی یا داری هذیان میگویی؟ (دعوا کردند و هدیه را نپذیرفتند)

نتیجه گیری از دو داستان:

وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ (مور) أُسْلِبُهَا (کشیدن) جُلْبٍ (پوست) شَعِيرَةٍ (جویی)، مَا فَعَلْتُهُ. وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ (هین: سبک شماردن) مِنْ وَرَقَةٍ (برگ گیاه) فِي قِمِّ جَرَادَةٍ (ملخ) تَقْضُمُهَا (قضم: جوییدن). مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتٍ (خواب رفتن) الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ (لغزش) وَ بِهِ نَسْتَعِينُ.

بخدا سوگند اگر به من داده شود هفت اقلیم زمین و آسمان (کل منظومه شمسی را) با هر آنچه در آنها و تحت این فلک ها وجود دارد به یک شرط؟ به شرطی که یکبار خدا را معصیت کنی؟ چطور معصیتی؟ یک پوست جویی را از دهان موری بکشم و جدا کنم، هرگز چنین کاری نمیکنم. بدانید که ارزش این دنیای شما نزد من سبک تر و بی ارزش تر است از یک برگ گیاه و درختی که در دهان ملخی است که دارد برگ درخت را می جود. علی را چه کار با نعمت های ناماندگار و فنا پذیر! علی را چهکار با لذتهایی که باقی نمی ماند!

پناه میبریم به خدا از خاموش شدن عقل و به خواب رفتن عقل و به خدا پناه میبریم از زشتی لغزش ها و از خدا کمک میطلبیم.

بین عقل داشتن و تعقل خیلی فاصله است برخی عقل دارند ولی ظرفیت تعقل شان پایین است. فکر کنید یک آدمی یک میلیون تومان پول دارد و همه آن در جیبش است و آدم دیگری ۱۰۰ میلیون تومان پول دارد متنها همه پولش در حساب غیر قابل برداشت درازمدت بانکی است سرمایه دومی از اولی بیشتر است قدرت خرید اولی از دومی بیشتر است چون همه آنچه که دارد در جیبش است و میتواند خرجش کند برخی عقل زیادی دارند اما تعقلشان زیاد نیست عقلشان یا خواب است یا اسیر است این دو تعبیر را بکار بردند در جایی دیگر میفرمایند: چه بسیار عقل هایی که باید امیر باشند اما در زندان هوی و هوس اسیر هستند؟ عقل ازاد و اسیر/ عقل بیدار و خواب داریم. ادبیات قران، ادبیات یعقلون است یعنی عقلی که خدا به شما داده است را بکار ببرید و یا در خطبه ای دیگر از نهج البلاغه

امیرالمومنین ع میفرمایند که خدا پیامبرانی را مبعوث کرده که عقل های دفن شده آنها را برانگیزد . پس هر عقلی عقل آزاد نیست. از عواقب شهوت رانی و نفس اماره اینست که عقل ها را یا به حاشیه میراند و یا به زندان می کشاند. خدا کسانی را که عل ندارند خیلی راحت برخورد میکند بیشترین مردم بهشت دیوانه گان هستند چون مبنای تکلیف و مسئولیت عقل است اما افرادی که عقل دارند و استفاده نمیکنند و راه را بر اساس تعقل درست برنمیگزینند: خدا با این افراد سخت برخورد میکند **إِنْ شَرَّ** **الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲):** این افراد از گاو و گوسفند پست تر هستند چون این نعمت را دارند اما استفاده نمیکنند. از بالاترین نعمت هایی که خدا به انسان داده است عقل است.

خطبه ۲۰۰

امیرالمومنین ع را زیاد سرکوفت میزدند که معاویه زرنگ و زبل است و تو علم سیاست بلد نیستی بلکه معاویه خوب بلد است که چگونه برخی را تهدید و برخی را تطمیع کند و علم سیاستی که مبتنی بر رفتار و منطق راست پوتونیسیم است دقیقا بنیانگذار مکتب ماکیاول امروزه گویند معاویه بوده استدسیاستی که مبتنیبر اینست که هدف وسیله را توجیه میکند و تو برای رسیدن به هدف ت هر کاری از دستت برمیاد باید انجام بدی و خودت را در بند حلال و حرام و زشت و زیبا قرار ندهی و جناب ماکیاول میگوید فقط ادم های ضعیف و احمق در علم سیاست از اخلاق صحبت میکنند و علم سیاست و مدیریت اخلاق را باید کنار بگذاری. چرچیل جمله معروفش این بود که باید دروغ را به قدری تکرار کنی تا همه باورش کنند یا اینقد بزرگ بگویی تا کسی در آن شک نکند. و این را مرتب به علی بن ابیطالب ع میگفتند که علی ساستمدار موفقی نیست و اکنون هم برخی وقتی تحلیل میکنند علی را سیاستمدار ضعیف و ضعیف تر از آن حسین بن علی ع را.

که حسین بن علی بدون اینکه از دانش و علم سیاست برخوردار باشد، وارد چالش های سیاسی شد و شکست خورد . همین الان هم کم نیستند افرادی که چه در غالب تحلیل دینی و چه برون دینی حسین را سیاستمدار شکست خورده معرفی میکنند متنها مشکل اینجاست که نه امیرالمومنین ع ادعا کرده بود که سیاستمدار است و نه امام حسین ع .

امام حسین ع یک ولی و خلیفه رسول خدا بود که باید عمل به تکلیف شرعی ش میکرد چه همه دنیا مخالف و چه موافق باشند و برای اینکه حلال و حرام تابعی از اراده مردم نیست اگر همه مردم از امروز تصمیم بگیرند که دروغ هیچ اشکالی نداشته باشد سر سوزنی از حرمت دروغ نمیکاهد . برای حسین بن علی تن دادن به بیعت یزید یک حرام شرعی بود لذا ۱۰۰ نفر او را نصیحت کردند و اگر یک میلیون آدم دیگر هم او را نصیحت میکردند باز تصمیم حسین نه اینکه عوض نمیکرد بلکه حق نداشت عوض کند. اینجوری نیست که دست امام باز باشد و هر کاری دلش خواست انجام دهد بلکه امام در چهارچوب شریعت و حلال و حرام خدا میتواند تصمیم بگیرد .

لذا والی معاویه در مدینه وقتی حسین را دعوت کرد و خبر مرگ معاویه را به او داد و او را دعوت به بیعت یزید کرد امام حسین ع نگفت من با یزید بیعت نمیکنم بلکه فرمودند نه تنها من با یزید بلکه مثل منی با یزید بیعت نمیکند یعنی هر مثل منی هم حق ندارد با کسی مثل یزید بیعت کند در هر جای زمان. هم او بیعت نکرد بلکه هر بیعت کردنی را برای ما و امثال ما با فردی مثل یزید بست.

برخی میگویند چرا وقتی کارشناسان و دلسوزان به حسین گفتند نرو حرف آنها را گوش نکرد؟ چون ما با یک منطق نامتناجس به این نهضت نگاه میکنیم. شما از هر پنجره ای بجز پنجره قران و سنت نبوی به این حادثه کربلا نگاه کنید غلط میبینید و از آن پیام های نادرست میگیریم.

با ادبیات رایج سیاسی ار تحلیل کنیم واقعا حسین را باید زیر سوال ببریم که این را هر بچه ای متوجه میشود که ۷۲ نفر در مقابل ۳۵۰۰۰ نفر قرار بگیرد شکست میخورد چون توازن سیاسی و نظامی ندارند اصلا بر فرض خودت خواستی که بمیری برای چی یک عده زن و بچه را به این صحنه بردی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

جواب این سوالات را فقط میتوانید لابلای آیه های خدا و رسول خدا پیدا کنید که "فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا" بر این اساس اینکه خداوند بر این عالم احاطه داشته و هیچ امری بدون علم و اراده او محقق نمی شود.

لذا امروز منابع زیادی وجود دارد در مورد تحلیل حادثه عاشورا اما همه آنها ان تحلیل درست را بشما ارائه نمیکنند یکی نگاه فلسفی / یکی نگاه عرفانی دارد.

متون هنری بسیار زیبا اشعار عمان سامانی است (مخصوصا تصویر وداع امام حسین ع و حضرت زینب)

در بیان عنان گیری خاتون سراپرده‌ی عظمت و کبریایی حضرت زینب خاتون، سلام الله علیها، که آن یکه تاز میدان هویت را، خاتمه‌ی متعلقات بود و شرذمه‌یی از مراتب و مقامات آن ناموس ربانی و عصمت یزدانی که در عالم تحمل بار محنت، کامل بود و ودیعت مطلقه را واسطه و حامل، بر مذاق عارفان گوید:

لاجرم زد خیمه عشق بی قرین ... در فضای ملک ان عشق افرین

خواهرش بر سینه و بر سر زنان ... رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشک بست بر شه راه را ... دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان ... بانگ مهلاً مهلایش بر اسمان
که ای سوار سرگردان کم کن شتاب ... جان من لختی سبک تر زن رکاب
تا ببوسم ان رخ دلجوی تو ... تا ببویم ان شکنج موی تو
شه سراپا گرم شوق و مست ناز ... گوشه ی چشمی بدان سو کرد باز
دید مشکین مویی از جنس زنان ... بر فلک دستی و دستی بر عنان
زن مگو ، مرد افرین روزگار ... زن مگو ، بنتُ الجلال ، أختُ الوقار
زن مگو ، خاک درش نقش جبین ... زن مگو ، دست خدا در آستین
باز دل بر عقل میگیرد عنان ... اهل دل را آتش اندر جان زنان
می دراند پرده ی اهل راز را ... میزند با ما مخالف ساز را
پنجه اندر جامه ی جان میبرد ... صبر و طاقت را گریبان میدرد
هر زمان هنگامه ای سر میکند ... گر کنم منعش فزون تر میکند
هست جان بر خواهرش استقبال کرد ... تا رخس بوسد الف را دال کرد
همچو جان خود در آغوشش کشید ... این سخن آهسته در گوشش کشید
که ای عنان گیر من آیا زینبی ؟ ... یا که آه دردمندان در شبی ؟
جان خواهر در غم زاری مکن ... با صدا بهرم عزا داری مکن
معجز از سر ، پرده از رخ وا مکن ... آفتاب و ماه را رسوا مکن

هست بر من ناگوار و نا پسند ... از تو زینب گر صدا گردد بلند
هر چه باشد تو علی را دختری ... ماده شیرا ، کی کم از شیر نری
با زبان زینبی ، شاه هرچه گفت ... با حسینی گوش ، زینب شنوفت
با حسینی لب هر آنچه گفت راز ... شه به گوش زینبی بشنید باز
گوش عشقا زبان خواهد ز عشق ... فهم عشقا بیان خواهد ز عشق
با زبان دیگری ناآواز نیست ... گوش دیگر محرم این راز نیست
ای سخن گو لحظه ای خاموش باش ... ای زبان ، از پای تا سر گوش باش
تا ببینم از سر صدق و صفا ... شاه را زینب چه می گوید جواب
معنی اندر لوح صورت نقش بست ... آنچه از جان خواست اندر دل نشست
معنی خود به چشم خویش دید ... صورت آینده را از پیش دید
آفتابی کرد در زینب ظهور ... ذره ای زان آتش باطن طور
طلعت جان را به چشم جسم دید ... در سرا پای مسمای ، نیست دید
غیب بین گردید با چشم شهود ... خواند بر لوح وفا نقش عهود
دید تابی در خودو بی تاب شد ... دیده ی خورشیدبین ، پر اب شد
صورت حالش پریشانی گرفت ... دست بی تابی به پیشانی گرفت
دید شه لب را به دندان میگذرد ... طبل تو اینجا پرده داری میزند
رخ ز بی تابی نمی تابی چرا ... در حضور دوست بی تابی چرا
از تجلی های سرو سهی ... خواست تا زینب کند قالب تهی

سایه سان بر پای ان پاک افتاد ... سینه زن غش کرد و بر خاک افتاد
از رکاب ای شه سوار حق پرست ... پای خالی کن که زینب شد ز دست
گفتگو کردند با هم متصل ... این به ان ، ان به این از راه دل
گوش عشق، آری زبان خواهدز عشق ... فهم عشق، آری بیان خواهدز عشق
دیگر اینجا گفتگو را راه نیست ... پرده افکندند و هیچکس آگاه نیست

اما در تمام این اشعار بلند جایی اشاره بعنوان حق و باطل بعنوان فلسفه امام حسین ع نشده است و به موضوع امر به معروف و نهی از منکر هم که امام حسین ع فرمودند برای این مورد از شهرم خارج میشوم تا به سیره پدرانم عمل کنم ، اشاره نشده است و همه اشعارش عشق است و گویی کسی بود که فقط عاشق و شیدا و اله بود که میخواست در راه عشق کشته شود در صورتی که همه ماجرا این نیست درست است که عشق معنوی موتور استقامت در کربلا بود ولی هدف حرکت این نبود کربلا را نه میشود با منطق فلسفه و عرفان فهمید بلکه باید فقط از نگاه قرآن به کربلا نگاه کرد تا آن را درک کرد.

در منطق قرآن پیروزی و شکست و حیات و ممات تعریف خودش را دارد. قرآن از یک مرده به ظاهر زنده سخن میگوید تعبیری که امیرالمومنین ع دارد مردگان زنده و زنده گان مرده و خارج از منطق قران سخت است این را تعریف کنید اما در منطق قران کاملا روشن است که پیروزی و شکست و مرگ و زندگی یعنی چی.

امام حسین ع از همان آغاز حرکت شان فرمودند: **من لحقنی أستشهد ومن لم يلحقني لم يدرک الفتح:** هر کسی با من همراه شود به شهادت میرسد و هر کسی با من همراه نشود به فتح نخواهد رسید.

این چه چیزی است که امام حسین ع کشته شدن ۷۲ نفر را در سرزمین کربلا اسمش را فتح مبین گذاشته است پی چطور میتوانیم معنی فتح را متوجه شویم از روی دو ایدئولوژی که در کربلا روبروی هم ایستادند ایدئولوژی اموی و علوی که باید ببینیم، کدامش ماند و کدامش مرد.

ایدئولوژی علوی ماندگار شد . ابراهیم بن طلحه وقتی امام سجاد ع به مدینه رسید ازو سوال کرد ما متوجه نشدیم این جنگ و دعوا برنده بازنده اش چه کسی بود؟ امام سجاد ع فرمودند صبر کن تا وقت نماز شود وقتی اذان گفته شود متوجه خواهی شد که اسامی چه کسی در اذان بکار برده میشود اینها

میواستند این اسم ها را از اذان حذف کنند. در شام هم همین اتفاق افتاد وقتی در دربار یزید اذان گفته شد و رسیدند به اشهد ان محمد رسول الله: حضرت زینب سلام .. علیها رو به یزید کرد و گفت کسی که نامش را در ماذنه بکار بردند جد توست یا جد ماست؟ اگر بگی جد توست که دروغ گفتی و اگر بگی جد ماست مردم بدانید شما فرزند کسی که نامش را در اذان و شهادت به رسالتش میدهد، مظلوم در کربلا کشتند. وگرنه بر حسب حیات ظاهری همه افرادی که به کربلا آمده بودند ۵ سال یا ۱۰ سال بعد همه مرده بودند پس قاعدتا معیار این نیست که چه کسی می ماند و چه کسی می میرد. عمر بن سعد دو بار امام حسین ع (روز ششم و عصر تاسوعا) با او صحبت کرد و نصیحتش کرد چون پسر سعد بن ابی وقاص بود و گفت تقوی خدا پیشه کن و دنیا و آخرت خود را به باد نده و دستت را به کشتن رسول خدا آلوده نکن. گفت اگر اینکار را نکنم خیلی ضرر میکنم ، عیدالله بن زیاد خانه مرا خراب میکند امام فرمودند: من خانه ای بهتر میدهم/ گفت: باغ مرا مصادره میکند، امام فرمودند: من باغی را که پدرم علی باستان خودش ابیاری کرده به تو میدهم / امنیت زن و بچه، امام فرمود: من تامین میکنم خلاصه در نهایت گفت اصلا دعوا سر ملک ری است و اگر ترا نکشم ملک ری را به من نمیدهد، امام حسین ع فرمود: مرا بعنوان آدم صادق قبول داری یا نه؟ گفت بله شهادت میدهم که شما هرگز دروغ نمیگویید امام فرمودند: والله تو با خون من هرگز به ملک ری نمیرسی . و به گندم ری هم نخواهی رسید. منتها شیطان او را اغفال کرد و گفت اشکالی ندارد به گندم ری هم نرسیدم به جو بسنده میکنیم.

وقتی شخصی برای امام حسین ع نامه ای نوشت که پند و اندرز کوچکی به من بدهید امام حسین ع فرمودند هیچوقت از کوچه حرام به خواسته ات نمیرسی هم امیدت ناامید میشود و هم سرت به سنگ میخورد. از عبرت های تاریخ عاشورا اینست که درست ۵ سال بعد در روز عاشورا سر عمر بن سعد از تنش جدا شد توسط ابراهیم بن مالکاشتر و روز یازدهم محرم همان روزی که کاروان اسرا را در سال ۶۱ در کوچه ها حرکت داد دقیقا ۵ سال بعد سر عمر به نیزه ها آویزان شده بود و بچه ها به آن سنگ میزدند.

معاویه یک سیاستمدار نمره ۲۰ بود با ادبیات امروز علم سیاست یک کلک ناب بود اما فرق سیاست علوی و اموی اینست که در سیاست علوی هدف وسیله را توجیه نمیکند و در سیاست اموی هدف وسیله را توجیه میکند. امیرالمومنین ع خودشان فرمودند که دین دست مرا در بسیاری از موارد بسته است نه که بلد نباشم. و وقتی به امیرالمومنین ع بعنوان انتقاد این مساله مطرح شد، فرمودند:

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى (دها: زیرکی / داهیه العباسیین و امویین) مَنِّی وَ لَكِنَّهُ یَغْدِرُ (پیمان شکن) وَ یَفْجُرُ (فجور: گناه)، وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ یُعْرِفُ بِهِ یَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَ اللّٰهُ مَا أَسْتَعْقَلَ بِالْمَكِيدَةِ (دامگه ، کمین) وَ لَا أَسْتَعْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ.

به خدا سوگند معاویه از من زیرک تر و باهوش تر و سیاست مدار تر از من نیست. معاویه به عنوان نماد و سنبل همه حاکمان اموی و عباسی دو خصوصیت داشتند (غدر: پیمان شکنی و نامردی. معاویه پیمان صلح با امام حسن ع بست و وقتی خرش از روی پل رد شد، گفت هر پیمانی با حسن بستم همه اش زیر پام. اما امیرالمومنین ع برای چه با خوارج وارد جنگ نهروان شد ؟ چون خوارج به او فشار می آوردند که باید نتیجه حکمیت جنگ صفین را رد کنید و ایشان میگفتند شما مرا وادار کردید تن به حکمیت دهم و وقتی پذیرفتیم باید به آن عمل کنیم از کسانی که به امیرالمومنین ع فشار آورد که تن به حکمیت دهد اشعث بن قیس بود که محمد بن اشعث ،پسرش از فرمانده های عمر سعد و از قاتلان امام حسین ع بود. صرفه نظر از اینکه اسم من علی با معاویه است رفتارم مشخص کننده اینست که باید علی باشم یا معاویه. معاویه شاخص شخصیتی اش اینست که وقتی حرف میزند زیر حرفش میزند . روز قیامت راجع به تمام عهد و پیمان های ما سوال میکنند (معاویه غدار و نامرد بود و پایبند حلال و حرام نبود و مثل آب خوردن گناه میکرد، از زشتی نامردی و پیمان شکنی نبود همانا من زیرک ترین مردم روی زمین بودم) اما این و اخلاق و وجدانم اجازه نمیدهد هر کاری را انجام دهم) مردم بدانید هر پیمان شکنی انسان را به گناه می کشاند(عبیدا.. بن زیاد وقتی بعنوان والی جدید کوفه از طرف یزید به کوفه آمد همزمان با آن مسلم هم به کوفه آمده بود ، هانیه بن عروه از اصحاب امام حسین ع و اصحاب مسلم بن عقیل بود و مریض شد و چون از چهره ای شاخص کوفه بود عبیدا.. پیغام داد که میخواهم به عیادت شما بیایم، پیشنهاد کرد به مسلم که شما پشت در پنهان شو و وقتی من سرفه کردم بیا و او را بکش تا کار تمام شود قبل از اینکه پایه قدرتش در کوفه سست شود، آمد و هر چه هانیه بن عروه سرفه کرد، مسلم بیرون نیامد تا جایی که عبیدا.. متوجه شد که خبری است و زود انجا را ترک کرد و دستور داد خانه را محاصره کنند ، هانی به مسلم گفت چرا بیرون نیامدی و او را نکشتی؟ مسلم گفت : به دو دلیل. اول اینکه حکم شرعی برای کشتن عبیدا.. نداشتم و باید اجازه از امام می داشتم و دوم اینکه یاد صحبت پیغمبر خدا افتادم که فرمودند: فتک (از پشت حمله کردن) روش جوانمردان نیست.) هر نامردی و مکر و حيله ای گناه است و هر فجور و کار زشتی انسان را از دایره ایمان خارج و ورطه کفر می افکند و هر نامرد حيله کار و پیمان شکنی با یک برچسب سیاه مشخص میشود و این در روز قیامت رسوا میشود. به خدا سوگند با فریب دشمن غافلگیر نمیشوم (نامردی نکردن حسن است و در عین حال مواظب کید دشمن بودن هم تکلیف است) و در سختی ها و شدت ها هم ناتوان نخواهم شد.

خطبه ۲۰۱

این خطبه چند نکته مهم را دارا میباشد.

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا (وحشت نکنید و خود را نبازید) فِي طَرِيقِ الْهُدَى (در مسیر هدایت) لِقَلَّةِ أَهْلِهِ (از خلوتی)، فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ (سفره) (سیری) (سیری) وَ جَوْعَهَا (گرسنگی) طَوِيلٌ.

ای مردم از خلوتی راه درست و صراط مستقیم و مسیر هدایت بیم به خود راه ندهید، به درستی که بیشتر مردم کنار سفره ای نشسته اند که سیری کوتاه مدت و در پس آن یک جوع و گرسنگی بلند و دراز مدت خواهد بود (چشمانتان زرق و برق این دنیا را نگیرد)

درس هایی که ازین جمله میگیریم :

۱- مردم ملاک حق و باطل نیستند و ملاک حق و باطل خدا و شاخص آن قرآن است. حق و باطل با اکثریت و اقلیت تعیین نمیشود. امیرالمومنین ع جمله ای دارند که **كن في الناس و لا تكن معهم**: در مردم باش اما با مردم نباش. انسان موجودی اجتماعی است و نمیتوان با مردم تعامل نداشت امیرالمومنین ع میفرمایند : همانطور که گوسفند تنها طعمع رگ میشود انسان تنها نیز طعمع شیطان میشود. بسیاری از احکام شریعت در فضای اجتماعی با دیگران معنا پیدا میکند (حج / امر به معروف و نهی از منکر / نماز ..) اما شاخص ارتباط با مردم باید توی و تبری و حقو باطل باشد. مردم اگر همه دروغ گفتند تو نگو. این پیام داستان اصحاب کهف است. خداوند سگ را واحد بشری شمرده به اندازه ای قحطی انسانیت است اما تو حق نداری فکر کنی که خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو. یک دست صدا ندارد. هجرت کن و تسلیم منطق با یک گل بهار نمیشود نشو. تو با خدا تنها نیستی. من بعلاوه خدا قوی تر و بزرگترم از همه عالم و آدم بی خدا. هر چه بیشتر به خدا توکل و به خودتان اعتماد داشته باشید حتی کسانی که شما و روش زندگی شما و ایدئولوژی فکری شما را قبول ندارند بیشتر بشما احترام خواهند گذاشت. وقتی دستت در دست خدا باشد دیگر نگرانی در موقعیت ها بی معنا خواهد بود. انسان ها دو جور سرشماری میشوند سر شماری کیفی و سر شماری کمی. سر شماری کمی واحد آن نفر است که بین انسان و شتر مشترک است اما برخی از انسان ها ارزش آنها کمی نیست بلکه کیفی است ممکن است دیگران ۱۰۰۰ نفر کمی باشند و تو یک نفر کیفی. قرآن حضرت ابراهیم ع را یک آدم معرفی نمیکند بلکه یک امت معرفی میکند. هر

پیغمبری یاران ربانی فراوان داشت این فراوان عدد نیست. خدا ابوذر و علی را یک ادم حساب نکرده است قرآن تعبیر کثیر را بکار میبرد چون علی و ابوذر و مالک خودشان یک امت هستند و تعبیر کثیر تعبیر کیفی است و مومن واقعی ارزش کیفی دارد و تاثیر گذاری او هم کیفی است نه کمی. یکی از بهترین دعاها قرآنی این دعای برای ثابت قدم ماندن در گذرگاه های زندگی است، رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا: خدایا بر ما صبر فرو ریز و ما را گام استوار و ثابت قدم بدار که گویا زندگی جای جایش لغزش دارد و کسانی که خطرات فرو غلطیدن در این لغزش ها را جدی میگیرند روزی ۱۰۰ بار از خدا میخواهند که خدایا ثبت اقدامنا و نصرنا که لازمه نصرت همین ثابت قدم ماندن است که در میدان جهاد انسان دچار بیم و ترس نشود. شما آیا جایی شنیده اید و یا خوانده اید که حتی آن نوجوانان ۱۳ ساله ترسیده یا دو دل شده باشند؟ ابداء. چون اینها مستحق وعده قطعی پروردگار شدند که ان یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ. بهترین مثال این آیه به قد و قواره اصحاب امام حسین ع دوخته شده است. لذا خداوند هم نصرت و هم ثابت قدم شان کرد. از یکی از سرداران سپاه عمر سعد پرسیدند که این چه جنگی بود که شما با سپاه امام حسین ع داشته اید؟ نامردانه ترین جنگ تاریخ بشر کربلا بود. و او در جواب گفت: تو که نبودی ببینی حسین و اصحاب امام حسین ع با ما چه کار میکردند ما اگر میخواستیم مردانه بجنگیم تا آخرین نفرمان را نابود میکردند. در اخر زیارت عاشورا میخوانیم که و ثبت لی قدم صدق تمام مزد این زیارت اینست که خدایا مرا با اصحاب امام حسین ع ثابت قدم باشم و لازمه این ثابت قدمی اینست که در صحنه های زندگی جوگیر نباشیم.

۲- أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرَّضَا (چیزی که می پذیریم و قبولش میکنیم) وَ السَّخْطُ (ضد رضاست خشم، تنفر) وَ إِنَّمَا عَقَرْنَا نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرَّضَا، فَقَالَ سُبْحَانَهُ «فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ» فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتْ (فرو رفت) أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ (فریاد) خَوَارِ السَّكَّةِ (گاواهن) الْمُحْمَاةِ (داغ شده. تب: حماء/ جهنم= حامیه آتش خیلی گرم) فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ (زمین نرم و سبک).

هان ای مردم بدانید که گروه های مردم بر اساس دافعه ها و جاذبه های دافعی شان در کنار هم دسته بندی میشوند و (در آیه ۱۵۷ شعرا داستان ناقة ثمود آمده است امیرالمومنین ع میفرماید: یک نفر این ناقة را پی کرد اما خدا ضمیر جمع بکار برد و همه را عذاب کرد چون بقیه به این کار راضی بودند) اما خداوند عذاب را به همه تعمیم داد چون وقتی که مردم تعمیم دادند رضای خودشان را به رضای کسی که این فعل را انجام داد. خدا وقتی میخواست آنها را عذاب کند زمین با صدای مهیبی همچون یک گاواهنی داغنی که در زمین گرم و سبک فرم میرود گویی زمین همه را ناگهان بلعید.

۲- اینقدر رضا و سخط مهم است که دو فروع دین ما بر اساس همین طبقه بندی میشود تولى و تبرى. رضا= تولى سخط= تبرى و این اعجاز تولى و تبرى است که همه فاصله های تاریخی و جغرافیایی بین انسان ها را حذف و به تعبیر امیرالمومنین ع همه را در کنار هم جمع میکند تحت یک عنوان رضا و یا خشم مشترک. مثلاً من یک داستان برای شما نقل میکنم که حضرت موسی ع رفت به دربار فرعون و به او هشدار داد و او را نصیحت کرد و وقتی فرعون او را به چالش دعوت کرد روی همه ساحران را کم کرد اگر شما در درونتان ازین فعل و عمل موسی راضی و خشنود بودید و او را تأیید میکردید شما شریک ثواب حضرت موسی ع شدید چون از کارش خوشتان آمد و بالعکس. لذا خیلی زیاد مدیریت عواطف را دست کم میگیریم که گاهی مفت مفت ثواب و گاهی مفت مفت گناه میکنیم، گاهی از کار خوب کسی خوشمان می آید مفت مفت ثواب و گاهی هم که از کار بد کسی خوشمان می آید باز مفت مفت گناه کرده ایم.

در مدیریت عواطف باید این شش سوال را درست جواب دهیم که چه کسی را دوست نداریم چقدر و چرا؟ از چه کسی بدمان بیاید؟ چقدر و چرا؟

پیغمبر خدا در مدینه گاهی صحابه خود را نام میبردند و گاهی بین این صحابه نام یکی از صحابه جوان خود را می آورد که هیچوقت این جوان موفق به دیدار پیغمبر نشده بود جوان یمنی بود بنام اویس قرنی. مار بیماری داشت که چند بار به پیغمبر پیام داد که یا رسول الله من میخواهم به مدینه بیایم و شما را دیدار کنم پیغمبر به او جواب میداد که خدمت به مادر ثوابش از زیارت من بیشتر است بمان و خدمت کن. یک روز از مادر اجازه گرفت که سه روزه به دیدار پیغمبر رود و مادر به او اجازه داد، آمد و منتها پیغمبر برای جنگ از مدینه بیرون رفته بود و خیلی دلشکسته برگشت اما پیغمبر خدا در مدینه وقتی اسم اصحاب را می اورند اسم اویس هم می اردند و از او سؤل میکردند یا رسول الله اویس که اینجا نیست؟ پیغمبر میفرمودند: دلش که اینجا است. هرگز حدیث حاضر و غایب شنیده ای، من در میان جمع و دلم جای دیگر است.

از امام صادق ع سوال میکنند که نسبت حب و بغض با دین چیست؟ ایشان در جواب میفرمایند مگر دینی چیزی بجز این حب و بغض است؟؟؟؟ همه دین همین حب و بغض است. کسانی که به فعل قتل امام حسین ع راضی بودند شریک قتل امام حسین ع هستند. سالها بعد از حادثه عاشورا در زمان امام صادق ع بنده خدایی از کوفه آمده بود، امام ازو پرسید کجا بودی؟ گفت از کوفه می ایم و امام ازو پرسیدند قاتلان جدم امام حسین ع را میبینی؟ با تعجب در جواب گفت کسی زنده نمانده است ایشان در جواب فرمودند یعنی تو قاتلان جد مرا فقط مباشران به قتل میبینی؟ این افرادی که در کوفه هستند همه به قتل حسین راضی اند و شریک قتل او هستند کسانی که به فعل

قاتلان رضایت داده اند. من رضی بفعل قوم اشرك فی عملهم : هر کسی به فعل و عمل قومی راضی شود شریک عمل آنها میشود اگر ثواب است ثواب و اگر گناه است گناه. در چند ایه قرآن است که خداوند به پیغمبر میفرماید به این مردم بگو شما اگر راست میگویید و پیغمبران را قبول دارید چرا آنها را می کشید؟ زمان پیغمبر اسلام هیچ پیغمبری کشته نشد پس این یعنی چی؟ یعنی چرا ۵۰۰ سال قبل به فعل کسانی که پیغمبران را کشتند رضایت دادید؟

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ (آب) وَ مَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التَّيْهِ (گم شدن).

مردم هر کس که از راه راست روشن حرکت کند به مقصد میرسد (مثل ادم تشنه ای که دنبال آدرس دریاست) و هر کس که پایش را در گمراهه ها بگذارد دچار گمراهی و ضلالت خواهد شد و مقصدی را هم پیدا نخواهد کرد.

۳- یکی از درس های مکتب عاشورا اینست که اصحاب امام حسین ع از اول میدانستند که چه کار میخواهند بکنند و به کجا میروند، باید در زندگی هدف تعیین کنیم در داستان آلیس در سرزمین عجایب، آلیس سر یک دو راهی قرار میگیرد و از گربه ای می پرسد که از کجا برم؟ گربه از او می پرسد کجا میخواهی بروی و او در جواب میگوید نمیدانم و گربه به او میگوید پس مهم نیست از هر راهی که میخواهی برو. چون نمیدانی که کجا میخواهی بروی و مقصد و هدف نداری از هر جا که میخواهی برو. آدم از کوچه گناه و معصیت به مقصد نمیرسد و اگر میخواهی به مقصد برسی پایت را راست بگذار و وارد کج راهه های زندگی نشو.

خطبه ۲۰۳

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ؛ وَ لَا تَهْتِكُوا (هتک = پرده دري) أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ،

ای مردم به درستی دنیا (مجاز و غیر واقعی است) یا (بیش از گذرگاهی) نیست و قرار گاه واقعی شما آخرت است و اینجا نیست، پس بگیرید از گذرگاه خویش برای قرارگاه خود، پرده های حرمت و عزت خود را در پیش انکس که از همه رازهای شما آگاه است ندرید (خدا به بنده هایش احترام میگذارد به همین دلیل به آنها عزت داده است پس شما هم احترام خود را در پیش خدا حفظ کنید چون خدا همه رازهای شما آگاه است، این با تعبیر دیگر هم در قرآن آمده است مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا چرا وقار خدا را حفظ نمیکنید خدایی که شما را طور به طور آفریده است؟)،

(توشه بردارید / تعبیر قرآنی وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى. در روز قیامت فرصت های خرید و فروش از ما سلب میشود وگرنه قرآن میفرماید کسانی هستند که حاضرند فدیة بدهند تا جهنم نروند منتها نمیشود این فدیة باید قبل از مرگ داده شود نه بعد از مرگ. اگر هر آنچه در زمین هست را بخواهند فدیة بدند بازم قبول نمیشود. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: ای مومنان تقوی خدا پیشه کنید و هر کدامتان از خودتان بپرسید برای خدا پیش پیش از قبل چه چیزی فرستادید؟ این زادها عمل صالح - بر لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ... مصادیق بر: اقامه صلو، وفای به عهد، انفاق و .. کسانی که کار بر انجام میدهند ان الابرار لفی نعیم - معروف: هر کاری که خدا دوست داشته باشد و خداپسندانه باشد)

وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أُنْدَانُكُمْ، فَفِيهَا اخْتِبرْتُمْ وَ لَغَيْرَهَا خُلِفْتُمْ.

قبل از اینکه بدن هایتان ازین دنیا خارج شود خودتان داوطلبانه دلهایتان را ازین دنیا بیرون ببرید، اینجا برای امتحان است و برای این دنیا خلق نشده ایم و برای جای دیگری آفریده شده ایم.

(رشته های تعلق را در خود به دنیا قطع کنید . دو خصلت شیطانی تعلق و تملک را از خود دور کنید)
موتوا قبل ان تموتوا بمیرید قبل از اینکه بمیرید تا در مردن زجر کش نشوید. بمیرید بمیرید در این
عشق بمیرید/ در این عشق چو مردید همه روح پذیرید/ بمیرید بمیرید و زین مرگ مترسید/ کز این
خاک برآید سماوات بگیریید/ بمیرید بمیرید و زین نفس ببرید که این نفس چو بندست و شما همچو
اسیرید /یکی تیشه بگیریید پی حفره زندان/ چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید.)

إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ، وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ؟ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ) خدا پدرتان را بیامرزد =
ضرب المثل عربی) ، فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا، وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ.

انسان وقتی هلاک میشود بازمانده هایش میگویند چه چیزی بجا گذاشت و فرشته ها میگویند چه
چیزی با خودش آورد؟ پس حال که اینگونه است بعضی از پولهایتان را قبل از مرگ ،خرج خدا بکنید و
به خدا قرض دهید و همه اموال تان را جا نگذارید که اگر اینکار را نکنید این اموال وبال شما میشود.